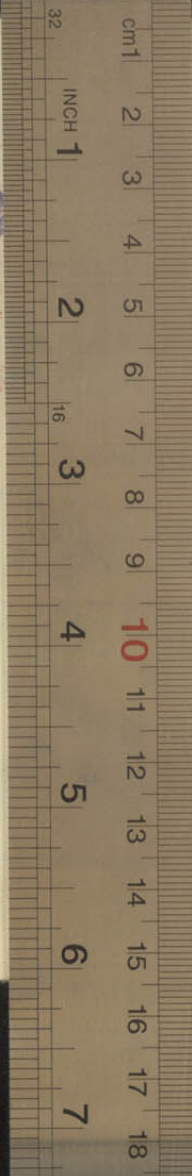


کتابخانه ملی - فهرست شده  
۸۰۶۶

بازدید شد  
۱۳۸۲

بازرسی شد  
۱۶-۲۲



۷۶۸۶

شماره ثبت کتاب ۱۶۱۸۶	۶۸۸۱۲ ۱۵۱۶۵
موضوع	تاریخچه
مؤلف	۷۶۸۶
کتاب	فردنامه
کتابخانه مجلس شورای ملی	

تاریخ ثبت شده  
۷۲۰۸

۱۹

Handwritten text in Arabic script at the top of the left page.

Handwritten text in Arabic script below the top section on the left page.

Handwritten text in Arabic script in the middle section of the left page.

Handwritten text in Arabic script in the lower middle section of the left page.

Handwritten symbol or character on the left page.

Handwritten symbol or character on the left page.

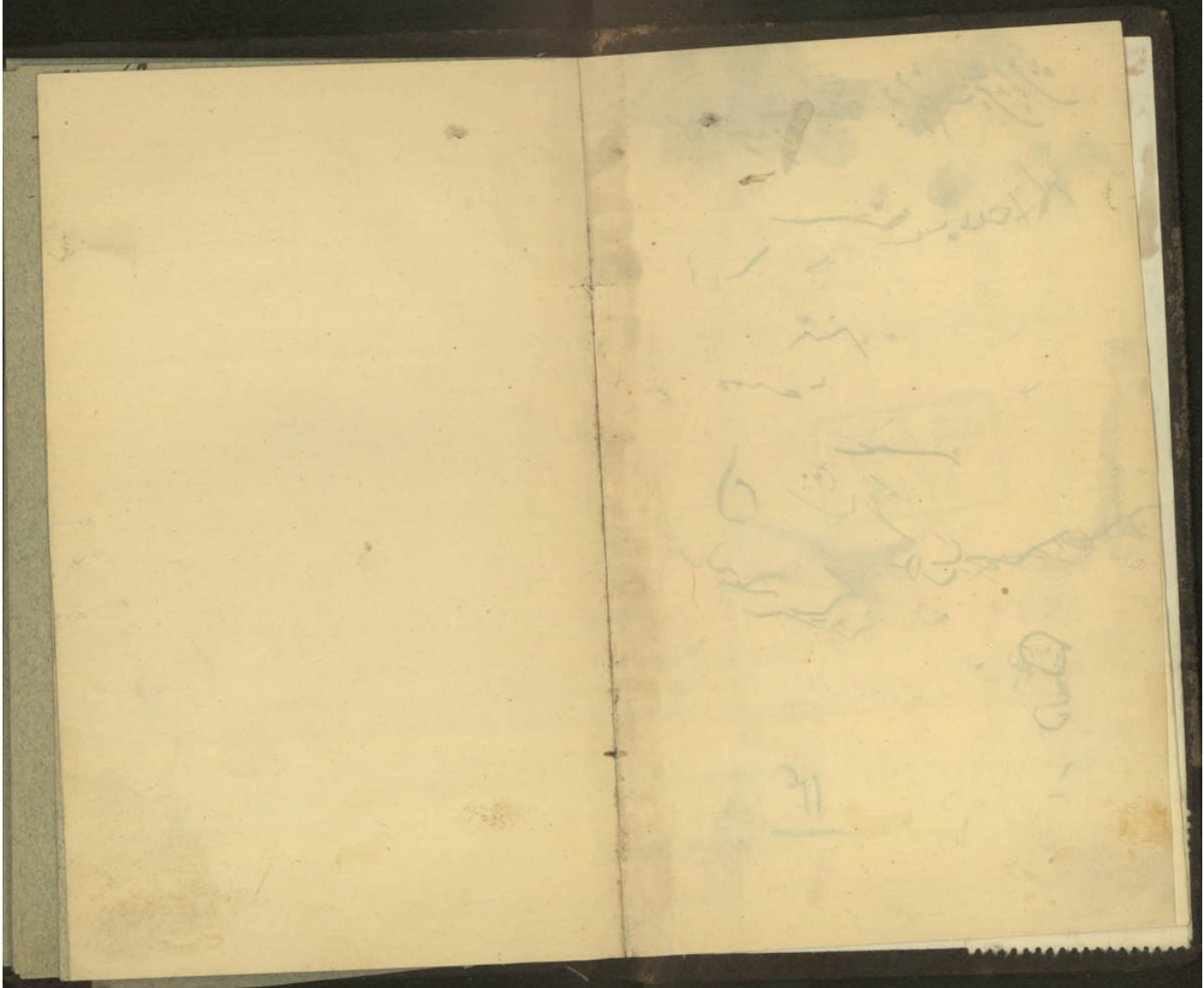


Small handwritten number '۱۹' on the right page.

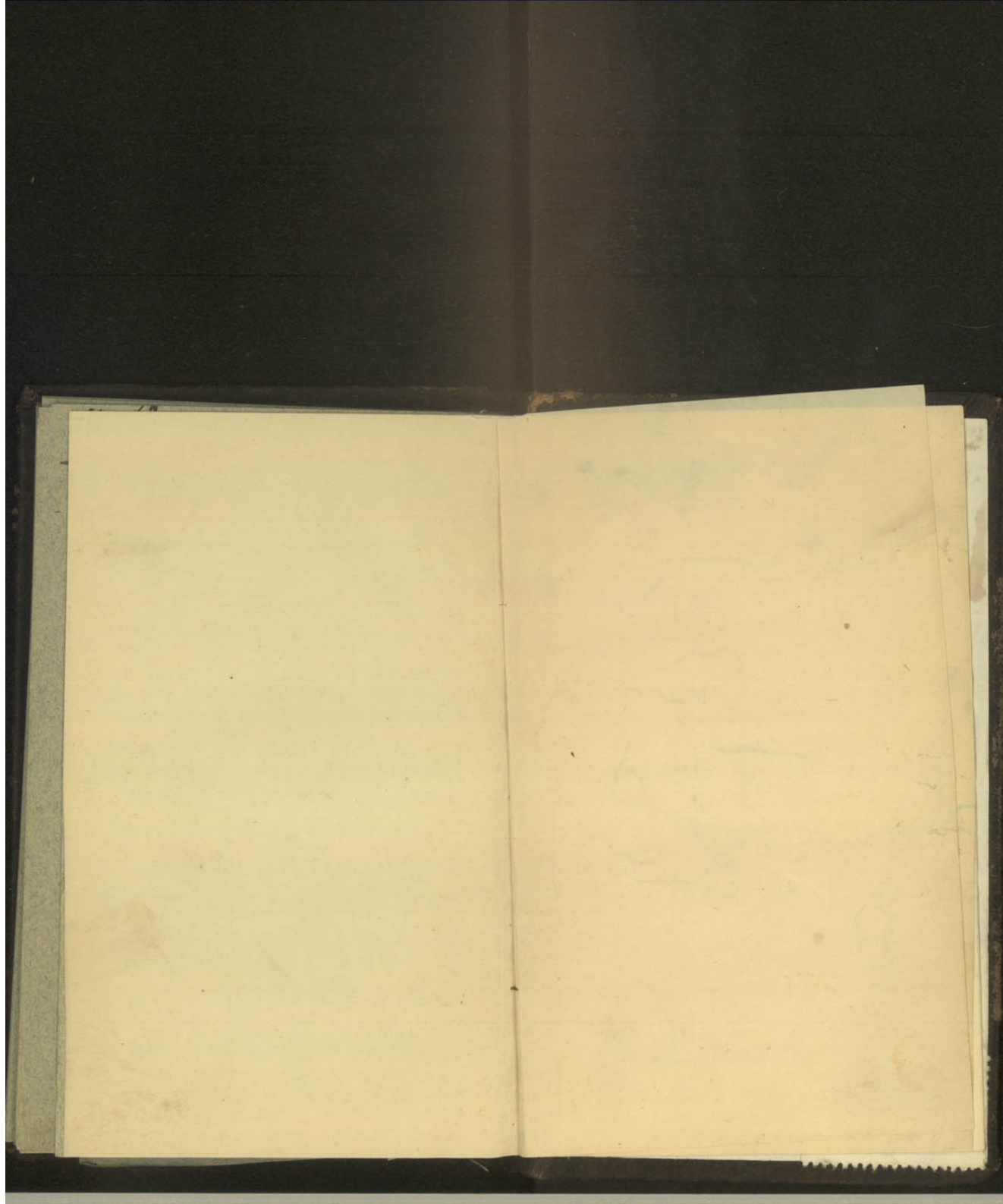
Small handwritten text or symbols at the bottom of the right page.

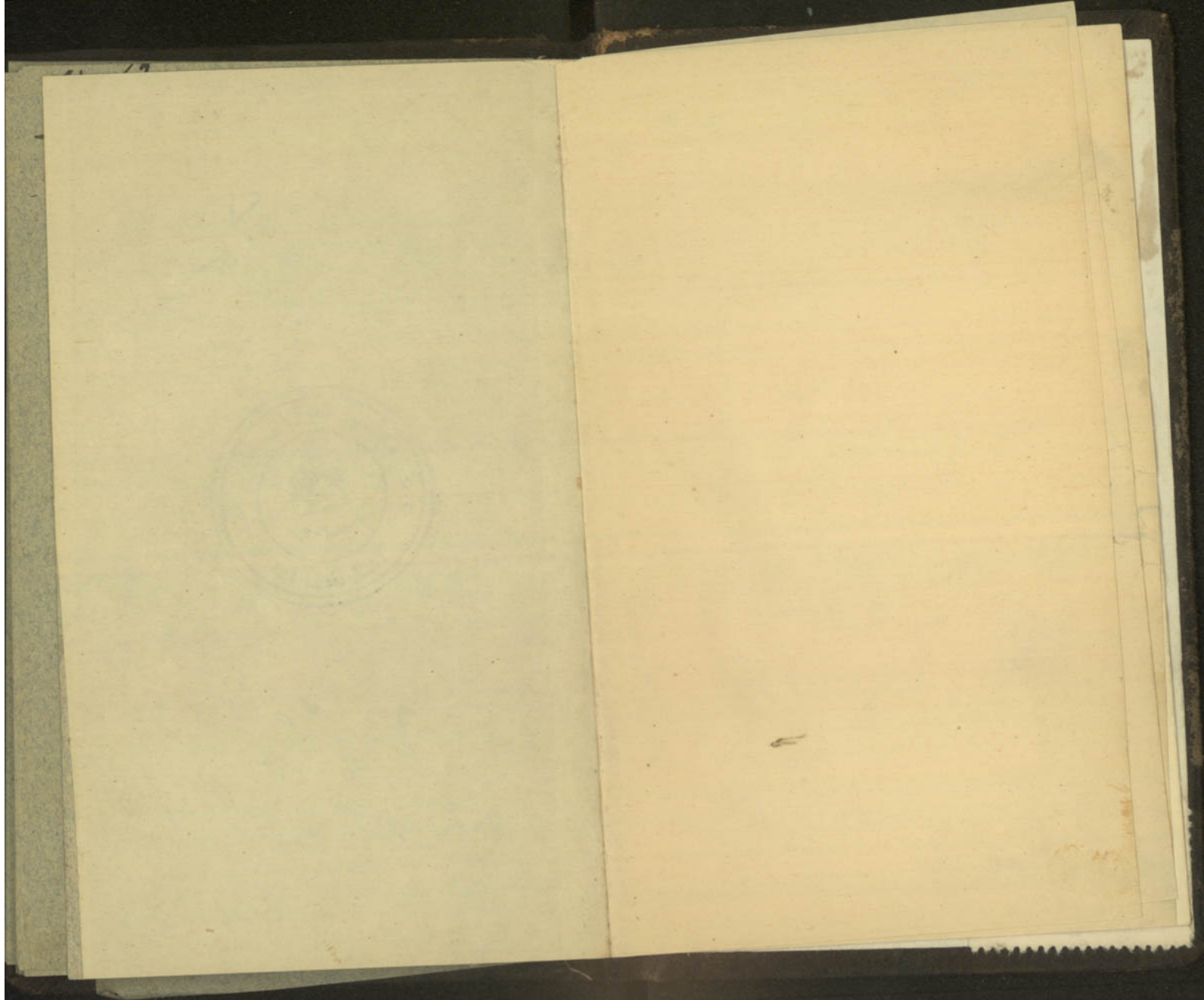












۵۷  
۵۵  
۵۵



۷۸







کتاب فرس نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

توسعه می هم که نعت غایت حکم غالب بودا خود پرست

خود بخود نیت خودت بکمال است نازی را عرب کو پیدال

بیرا خود بود حق مصطفی بهم رسد در جفا

قدتالوا گفت از حدت کم تا ریختن دم این ستم

نفسها را تا مروض کرده ام زین سوزن بر کدنا خورده ام

از کجا پند با منت باره از کجا بشیر شد چاره

لا حیرم غیب با بر نیست که ریاضت دادن خندان بستان

سکندریه ای که کفایت از دم برغا شود تا برایش سرگین سلطان شود

فرس نامه

قدتالوا قدتالوا گفت حق ای سوزن طول لذت بسبق

قدتالوا قدتالوا گفت می است تو را فرس یک و بی

قدتالوا قدتالوا گفت رب ای سوزن سیده ازاد

که نشانیهای بن شکست شد زبان در ده مکتب تو بر کشت

گفت بعضی زین تالوا کرت هر سوزی صراط در است

منه منم که زنده بعضی زین ندا است هر سوز طوطیه او جدا

هر کس که از صف دین بر گشت ای سوزی صغی کان تا است

روز دلق تالوا که گفت گویی نه بر شرف این سخن

کس کرد ز کفایت فقیر اسبب با هیچ از وی دیگر

این زبان که برت نطقش گفت تو بودی دود در انوش

قدتالوا قدتالوا گفت ای سوزن که ان الله بدعوا بالسلام



انور جان شناختن اسپا عری به آنکه اسپا بر قسم  
 که درین بیان بیاید بختیاری برسد و باقی بقشق دارند  
 بغیر فصدی از عویش سکو چند می آیند در سیرت او همه راه  
 انسا که است و سغلاخ است در اندر غریب از سر حد که چندین  
 در کز سیرت اینها بکنوع بیجا پیشند که در حد آنها عری پیشند  
 و یکدیگر در کورستان نشو و نما کرده اند و هم شاج کرده اند از زک  
 در وقت با سبب آن عویش نازند اگر چه صحت ن کمینت  
 یکدم دیگر نه اسپا عری عویش در کور و کمر و سغلاخ ندیدند  
 و در زمین هموار با کمان آن می نشو و نما که این ترکیب از رویتا ناز  
 با هم دارند و ما هر روز از آن سگیم که بر جان آن باشد  
 بد آنکه اسپا عری عویش نشو و نما که از اسپا نازک در کین است

فخرها شد فخر آمو و کوشا نهادند فخر تیز و همه آنها  
 هر دو در کین سیرت کوشا نهادند چشم آمو و او هم  
 شد آدم است و کین آنها سبب نازک سیرت آنها شد  
 نازک سبب نازم و با کلا سبب نازک و بلند دم سبب نازم  
 شد و چشم از زیر چشم نازم آنها سبب نازک و کینت شد  
 و اسخوان شده در کین سبب صحنی در کرا سبب طف صحنی  
 کوشا نهادند کینت بلکه بیشتر سبب کلا فو سبب  
 از نازم از بلند و کینت سبب نازک در وقت سبب نازم  
 کینت از رویتا سبب سیرت نازم از رویتا سبب کینت  
 سبب نازم کینت از رویتا سبب نازم از رویتا سبب کینت  
 می استبد لول و ماغ سبب فخر کینت از رویتا سبب نازم



همچنین آبرون از دندان رد میشود وقت خواب سره کردن را  
 نگاه میدارد و سر را شستن چنانچه بزرگواران میگویند که آب را نگاه  
 هم با هدی بکند و بسیار بزرگواران سکنه حبت بتایانه در کار  
 هانم سینه است که زرات آه اسبان و بیکه در گوشه است پر و شکر  
 کشتن که در کوه هم زکات نام دارد ملک است که چنانچه در کوه  
 و پانها است و کلفت نیز رسم آنهاست و زنجیر کلفت را اسبان  
 بسیار سه دارد و زنجیر آنها بر خلاف آنهاست و زنجیر را  
 و این هم کلفت زنجیر است در کوه و سنگلاخ قند است  
 طوف را خوردن زایه و زنده کردن بسیار گاه خرد است  
 حد اعتدال کبر در همین سینه و جگر و قلب و اما اسبان که  
 از سن فاسر آید از اینها قند که غیره زکات است بر سر است

در کوه

در کوه

و کوه از باران است و تا ز چند ساعت بر نماند  
 و کوه این ترک است که در داغ از اسبان که کوه را بر سر  
 و کوه ترک است که در داغ از اسبان که کوه را بر سر  
 صفت آب نجیب است که در کوه است و در شب تا جاده راه را سقوف  
 نوبه عنان را بگردن آب از ناز جاکه راه را بیدار میکند  
 بجز شیشه است بجز اسبان میگویند که آب بیدار است که شیشه است  
 و کوه از نوبه کوه است و کوه را بر سر است و کوه را بر سر است  
 بیه بند است که اسبان که کوه را بر سر است و کوه را بر سر است  
 و کوه را بر سر است و کوه را بر سر است و کوه را بر سر است  
 بالا چشم زایه بند است چشم هر چند که کوه را بر سر است  
 و کوه را بر سر است و کوه را بر سر است و کوه را بر سر است  
 بند و کوه را بر سر است و کوه را بر سر است و کوه را بر سر است



رشت و بگویم چه زاری که از درون که شد آید و در روز آخر  
در چنگ که و عقب بگریم آینه است ایها بابک میند  
بخصوص لب زیر میند تر باشد فراخ موضع رشت  
دما آخرین قورین مجموع سرد و بگویم کار کف میند  
دافراخته فجه سین و شوز بگویم فراخ با جبهه  
سر که از در کف است که بر میند آید ایها بابک کوی  
میند آید اگر ایها میند آید کف میند چنان گشت میند  
گرفت ایها موضع بر این ملکیت این جنبه قورین میند  
دید قوت کردن است آید کردن میند و پس باید کردن نگاه  
و مجموع کف رشت افروخته شده و اگر احد کردن میند افروخته  
بست و بر لکه در خوات میند میند و از شانه آید میند میند

دراز

و چند رشت نگاه و نگاه در آن کف میند بر کوش میند  
از آن رشت میند و در طرف کف میند باشد میند میند  
میند میند و میند میند بر باید و شوز دوم نگاه میند  
و در قورین میند و میند میند میند میند میند  
قورین فراخ میند میند میند میند میند میند  
باشد میند آید بر لکه در کف میند میند میند میند  
و کف میند میند میند میند میند میند میند  
باز و که میان میند میند میند میند میند میند  
از بار و آید در میند میند میند میند میند میند  
و میند که میان میند میند میند میند میند میند  
باز میند و شوز میند میند میند میند میند میند



چنانچه در این کتاب مذکور است که اگر از عقب خطه  
 متربط باشد و نیز که در کتب از او مذکور است که در آخر ساق سیاه و زخم خورده  
 دست که در عریان استوار است که گویند در کان نخویق گویند که باید است  
 نیاید باشد چنانکه کام با بنظر طرف و انطرف میکند باید است بطرف ساق  
 کج باشد که شیه است گویند از طرف هر طرف که نیاید باشد که دست باشد  
 پس سیاه و در میان خود تیره باشد چراغ است که گویند که  
 از او شیه در آن مشغول است که سیاه است که در عضو در آن است  
 گناه و سیاه و غلیظ است که سیاه است که آن عضو در آن  
 که در آن است که عضو گناه است که در آن است که عضو است  
 و سیاه در آن عضو غلیظ است که در آن است که عضو است  
 وسیع و در آن نیز در آن است که در آن است که عضو است

در عضو سیاه چشم است و اگر در شانه است  
 که گویند در او از میان هر دو باغ نیز تا بین هر دو چشم است  
 و عینه که در سیاه از هر دو طرف که در آن است که در آن است  
 شدت نیز باشد و در آن نیز است که در آن است که در آن است  
 بهر دو را بیدار در هر دو در آن است که در آن است که در آن است  
 چنان بر وارد که زانو خم شود و بر زمین که در آن است که  
 با زمین جدال کند چنین گویند که عیب الرحمن است  
 وقتی که در آن بر او موضع در ایندن آنکه این قصه است  
 که به این شخص مشهور بود و طلبید سوال کرد که از آن  
 هزار است که این سبقت از دیگر سبقت این قصه است  
 با یکان کتب که در آن است که این از همه سبقت است



این خولچه که در رویه در نیندیشند این برهمن بر خولچه  
از او سوال نمودند چه سبب این حکم نمود گفت دیدم  
که شایگان از تیز روشند در دستان دست پا عت  
بر زمین نقره دست را بطرف بر شست آب موضع بردا  
شد نفی شد این حکم در زمین است پس  
پرسیدند که چه سبب خولچه بود گفت دیدم سوراخ پزاد  
پس رفتند از نفس زدن عاجز بودند با هم خولچه  
دو در وقت سوار بر باد سرب مقادیر آنها در دهانه  
در وقت رسیدن که سر در دهانه بگذاشتند در آن سوره  
رویدن سر را نیز سردار اگر بدید ما را در غایت با  
او خط قصه در میان چه نگردد در صورت آن نهاده است

دو اسم دایره میگویند آنچه از برابر است

اگر طرف صورت اگر چه داشته باشد از جانب آن نشد  
و بسیار است سینه چاک و خنده دریده قسمت آرد  
بگردن است با در این سینه که در آرد سینه چاک میگویند  
و بسیار است و اگر از طرف سینه که کشت بر که در آرد  
از هر شایگان به در این سینه که در آرد از آنچه در دیده  
و بسیار است و در اینها است نفی شد در دایره با از طرف  
یا از خط از جانب بگویند بد آرد در هر دو است  
که آب آرد دایره با چاک گفتگو میگویند چند است  
بعضی این را است میگویند لا دایره که است  
و خوب است اگر آسمان در هر دو است است



بدترین حرکت است چپ را در فرسنا سینه بکوبند  
 در وقت هر دو لنگ از یکدیگر در چپ جلو نه آرد  
 و اگر دست راست را جلو که آرد دست چپ را در عقب  
 چپ بدین است که اگر دست راست سفید باشد دست چپ  
 نه سفید باشد چپ در چپ سینه سفید باشد  
 در پرتی یک دست است سوار بر این خط  
 بر خلاف آنکه اگر در پرتی دست چپ پرتی است  
 در پرتی یک دست چپ سوار در میان عالی است  
 و اگر دست چپ و بقدر خنجر روی سینه در دست چپ یاد  
 شاخ سوراخ با یکدیگر خط سینه در سینه است  
 خالها سفید باشد در طرف شاخ سوراخ بالا است

دکتر

در سبکه در وقت سوار همیشه دم را حرکت دهد بدست  
 و این از سوار بشود که آدم بوقوف سوار گه است  
 در اسپکه در دیدن دم را بدزد و این سوار کند  
 سپارده و سوار سوار این نمیشود مگر آیه آدم بوقوف  
 از سوار کرده در وقت در ایندن باره است  
 تازیانه زبالا بزند بر دم و دم را بزند و اسپکه  
 حروفی بکشد یا خیره که بکشد یا که بکشد یا حلقه باشد  
 باید بعد از آن با دم گیر باشد یا سره پاستین خاصه  
 در ایندن اینها جمیع از بوقوف سوار سوار یاد تو  
 منوذه از اندر که راضی بکند آدمی طبع بدست  
 خولچه و اسپکه است او در دایره دارد و غیره



صورتی که در این کتاب

انزافه سگوند و سپاسم پسته **فصد در کوشن**

**همان است** اگر کاه همان داخل سه شانه و عاقل بر سر باشد  
و در این سبته باشد و از شاج گرفته باشند همان قسم از  
شاج مکنه در که همان تا چهار شوق خوب است با  
مکشند بعد از آنکه که لوچک بیازند باید در چهار سبک  
فصد کرد و در همان چهار سبک یک است با هم لبر از  
اگر استن شد فجا و لا در چای سیکه او در کوشن  
همان اند سبته اگر علف رویه شود لبر از آن همان کرا  
فقد او در باید سه چهار روز او را کرده اند سبک در سینه  
لبر است در اکثر از عاقل آب علف مکنه صد سبک پر نه  
که بر حنک سبته با طوطی موده مکنه از نه تا براق کند

در کوشن

و جدولی که در حکم نگاه دارند آب که بر در همان  
و در همان با عقیق مکشند و زیر سینه همان باشد تا آب  
کاشیر استام کند لجه که فرغ شد قدر آب سرد بریزند تا  
و فرغ همان اگر همان لبر از آن سب فرغ شد در  
آب جوش است سب استن میشود و در کوشن که در سینه  
آب سبند از نه مکر که صفا طوطی مکنه فصد مکشند و چون  
تا چند روز که یک ربعین استن بر او فصد او در از آب  
نجان مکنند و در سبته مکنند که صد سبک استن در سینه  
مکشند که سبک با عقیق فصد استن که لبر از آن سب  
همان مکشند چیز سرد و در آن می کشند که هر سبک  
سبند و اگر همان علامت است سبک با کوشن بخند







و آدمی در وقت جمیع اگر در نظر آدمی ختم شود در وقت کزانه  
 از طفل که شیر مادر خورده و خنجره طفل در وقت از طفل را  
 ختم صورت تر میشود بلکه بگوید صورتها نشود در اطرافها از  
 وقت نطفه استن آن صورتها در نظر آنها جود دارد ختم صورت  
 میشود بکنه همان حکم بود چه در خنجره در این بر وجه اگر  
 نشد بکنه با این است اگر اگر به بکنه از نه همان کزانه  
 همان اگر آب بخیسند از ندره آنچه میشود  
 و اگر آب بدسند از ندره او بد میشود **بکازانیدن** **بکازانیدن**  
 ده ماهه و یازده ماهه نیز باید هر چند که بیشتر در شکم ماند  
 بهتر خواهد بود در ماه مانده باینکه همان برای باید از روز  
 آدم توجه به که همان وقت زدن تنف نشود بکاره

۱۰۰

و ملائکه و تیسکه که از فرج همان بر سر کتک بر سر است  
 چهار شنبه زیز که نگاه دارند که کره بر زمین باشد  
 که تمام کره هر دو آید اگر در پوست آبچه او را پارگی کند  
 و کره را با چاروب ملین کند که برودت با سینه  
 در سینه همان را قدری شستند که کره را منزه  
 زربه همان ریشه که از فرج همان هر دو آید بکنه از  
 تا نفع معشده بخارنه در آب بندازند که همان او را  
 نخورد و کره را چند روز توجه شوند و حکم شود فو  
 میتواند عقوبت کرد و شیر نخورد تا یکماه که از یکماه کم  
 بشیر دستر عقلت و نه بد بکنه شیر مادر و بشیر از برای  
 که نهم شربت استخوان را قویب زد و حکم کند که شیر بر



در قدرت مکنه شیر کاه بر نه سکنه شیر کوهنند  
 به از کوهن الی ده روز بعد از این همان را  
 در وقت سیدن کرده و آنرا که آب کرده اند  
 بهتر است که بعد از یک ماه یا دو ماه که آنرا  
 سکنه بخورد بر پیشانی و ستم ستم او قدر حکم خود از  
 سر او که در ستم حالت کتبه بعد از سه ماه شیر کاه خورد از  
 علف را نشکرند اگر چه در این یک ماه که را سکنه  
 در عوب کرده بیدار از اصرار دست نخورده او شایع  
 یک کاه و شکر و شکر و شکر بیدار در صبح  
 و علف زرد خرمایند که در ستم از حکم خود  
 تا یک ماه در عوب ستم کرده را قدر حکم سکنه بخورد  
 زرد

زرد سبزه لپین خوب دارد که را سبزه ستم  
 تا یک ماه در ستم سبزه بخورد بعد از سه ماه بیدار شود  
 در سخت لپین بیدار کرده را کلاه کرده نشکرند و بپزند تا  
 یک ل که شد از وقت آب کنند که خوب را ستم شود  
 از آنکه در ستم بیدار کنند **فصد در ستم کوهن**  
 لا طبعه بیدار کوهن و علف کوهن است که اول بیدار  
 چند روز در ستم کوهن کردن کنند که طبعه  
 چند روز بیدار کنند چه بپزند به که ستم خوب بیدار  
 که صد کند بزند کردن که داد می بود خطب به تا یک  
 پشت کرده حکم شود بیدار بپزند آنرا در کوهن ستم  
 قشقان زیر دست نشکرند از تا یک ل او در ستم



که در این ارض کبیر سوار شود و بگذرد و چون بگذرد  
او بنزد و کاب هرگز نرزد بلکه کاب را بدو ببرد  
نقشه دارد که باید کاب بدو کرده خورد تا زبانه بنزد که  
بگذرد تا شش ماه باید که راه را برود و صبحی خسته  
سوار شود هر روز در راه راه رزق نماند و نه راه  
بیرسند که راه نماند و خیر که گفته که خیر است  
که کبیر بنشیند اگر که است و در سواری هر چه نماند  
بجز از شش ماه است و او نماند که با او آمد و شش  
نقد کند که نماند خورد اگر که نماند خورد و نماند  
و جلود نه در وقت سوار باید که نماند در آنجا خوب  
براه و شش ماه کبیر نماند و خیر که او نماند که کبیر

کتاب

سختی که بگذرد که ستم را هم بگذرد و وقت را  
که نماند رسید قدر است کرد که نماند دستها را  
از قدم تا زانو با آب سرد و نمک بپوشند و دستها را  
محکم کنند تا شش ماه باید که راه برود و کبیر را شش ماه باید  
و ترات و کند که ترک و فاسد او را بر تخته بکشند و  
ترات بکشند باید که راه بر تخته کرد و بعد که محض  
باید که بایستد تا شش روز بماند و شش است بر تخته  
کند محض شش و دهنه که را نماند و تا خوب است  
باز همین قاعده بر تخته کند و کرد و شش ماه در راه  
از جنب و جدال بازرگان شش ماه از قاعده و بدین تخته  
تکلف نماند تا یک ان باید که نماند تا بدین تخته



که در کشد عمر کند بر شجاعت و عفت و عفت صبح مانده  
 سوار شوند بر شطری که در جمعیت بر تخته کند منزل  
 از روز بد و ش پفرایه تا آنکه تسخیر شود و چهار فرسخ راه  
 ره دور جمعیت این چهار فرسخ بر تخته کند تا منزل و سوار  
 منزل بر تخته بر تخته بطرف چپ است تا زانه و چو کره را  
 بگرداند تا خوب در چهار باز و در جنگ با هر شو بر تخته انکه  
 که را باید چهار نفر بدو نهند و این در عموار خوب است  
 و نباید تا بدو نهند عموار عکالت نه بر با پورا <sup>کنند</sup>  
 و بر با پورا جمعیت سوار شوند و بر راه بردند و تخته از  
 که از راه رفتن بازماند و هر زه گان و چو پورا کره  
 بر تخته کعبه عکالت هم و آداب سوار از چپ است

رفتن در بر تخته و تخته سینه و بغض است رفتن خوب است  
 عکالت هم و چو سوار از عموار باقی مانده بر زنگ ل  
 که خوب از عموار سوار شود آنوقت باید باز در باقی  
 قسم است سب که یکم یکم تبه باز در چو کره یکم تبه کشد  
 و گفتار در تا خوب است ام شو قدر سب راه برود بر تخته  
 کند بد آنکه پشت سر است اب این آدم بوقوف  
 میبازد و بد از این میبازد در وقت بکشد است  
 سب عموار چو کره را نمیکشد که کشد میبازد است  
 هر زه که اب که بر راه نمیرود همه در بین سوار است  
 که آدم بوقوف سوار میشود که قدر کره است بخوابد  
 با سواره بر ره نمیرسد قسم که حرکت کند



این است که قلابان میشود و بعضی دیگر حساب  
 نموده دارد که بگویند فلان حساب چنین چنین دارد  
 خوشتر محضه آقا جان سینه و بعضی دیگر هر روز  
 کتیفه آدم سوار میشود و کلاه خنجر بکشد از آب سرد  
 خورده که شکر قلابان میشود و بهت خیر که کتیر  
 در باغ دارد یک کتیر باره در جایی سینه از سینه  
 دیگر میزند خنجر که سینه سوار او را بر سینه یا با  
 جلومی نه از پای پیاده میشود و بر او هر دو کتیر علات  
 سینه و کتیر سینه چاره نالقه و در زرد خنجر  
 و تیسکه علات کرد بخونم بتازه یا از خنجر که در سینه  
 کنند هر دو دست راست میشود که کتیر سینه آقا جان  
 له خنجر از هر آقا جان در سردار و خنجر که سینه  
 ۱۱ که کتیر

هر که کتیر سینه هم آدم کتیر و سبب بگیرد در هم بکشد  
 بد کتیر سینه با کتیر در اندر سبب در سبب سینه  
 و سبب سوار خود را هر که برود با کتیر نمی کشند که خنجر  
 که را در سبب از عهد سوار از عهد سبب آباد شود  
 که تمام نماند در چهار سینه کتیر بتازه است بتازه  
 و در جنت کتیر خنجر سینه و کتیر سینه سینه سینه  
 سینه از نه در که را از عهد او بتازه که در سینه سینه  
 سینه در سینه کتیر و بعضی سینه سینه سینه سینه  
 در سینه سینه که سینه سینه سینه سینه سینه  
 چنانچه کتیر سینه سینه سینه سینه سینه سینه  
 چنانچه کتیر سینه **در عهد سینه** سینه سینه سینه سینه  
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

در عهد سینه



که گفتند و تشبیه هم را بشود این طرف از طرف  
 زیرا که نشد است بلند خله از کله ای که کله  
 از طرف میان بیشتر تر شد بلکه از طرف بیشتر تر  
 رسم دست است بیشتر شود اگر از طرف هر  
 کمتر باشد طرف میان بیشتر است بدو بدنه  
 فاعله است بر این امر شش است هر وقتی از او  
 در هر ما بسته باشد در سواری با تعلیم آن داد  
 بر خلاف مکان که آنچه در که گفتیم بر او متعبه  
 و تبدیل بداند که هر آدمی با حوصله که با است  
 و غیر از خوشتر که هر سواری شود بهر اینها چند عادت را

از آنجا که گفته **فصل در روش کردن و نگاه کردن**

در این کتاب در این باب

بد آنکه اینکه بخواند هر طرفی که از این  
 نشود باید در هر وقت که لازم است با حق نگاه کنند  
 در آب جگر شریک نشود و پیر زایه که در کیمیا وقت  
 دادن علف باید است که کنند و صدمه خورده باشد  
 کیمیا به وقت از جنس طویله که اول تیر است این  
 در وقت باید است را که کنند بد آنکه با حق  
 گفته داشته باشد که گشت تازه هم که در اگر چنانچه  
 طایفه یا بلکه میشود با دست چای او خوب میشود  
 که نیکو را سلب است با نازنین را می بندند  
 منزل است آنها از منزل تا دور تا سب که با الا  
 در این وقت معین است که با نازنین را می بندند



پس نفس خسته مند آب که ز بهر حق به شمشاد  
کیفه فرخ یار فرخ به عم از نیکه صد تا شام زین  
یا بین شعر ایامه و آنگاه بر هوا که فرخ کرک کجای  
خست باز که جگر شکر سکنه در به آب سکنه و هلاک شود  
آب بناید خنج حاق در نام به باید آب دروغ به کهنه  
و دایم نیکو است از بر آب و عید به باقی در  
و هر که کند بد آن در وقت غلغله دادن آب بناید  
سوار خانه در وقت تابستان آب که شکر و قند  
که ز فو هلاک می شود یا آنکه ز در آب او حرکت می آید  
هر که حاق و ز بهر خوله در تر می کند و دایم نیکو است  
تا هلاک شود با به نا خوشی و هلاک سکنه با به

آب ابقه عدس علف و به با وضو سرد نزنند با حوال  
خوشتر باشد در آب گرم جگر کنند و کشته کنند  
تا شیر آب چیدن از نیت کند اول علف شنبلیله  
خوب است لجه از کیه از وقت بجه بر نه به خور است  
لجه از نیمه زرد بر نه با نفسم سینه را خورد کنند و  
کنند بر نه خورد و صد شام با در وقت پاره آب  
بشوند اگر در وقت علف و اون سوار بشوند به آب  
برسند و مانع آب است سر و بشوند چغندر آب سرد  
بشوند خنجه سفید آو اگر آه سینه که آب علف خورده  
سوار شوند و آب و عید و کنند اگر مکش به مثل  
منزل ترید بر نه غیر علف با با به جو را خنجه نند



والا گاه بدین زیاده خواه گاه بخورد و خواه علف  
باید دایم خشک باشد و همین خشک باشد و جابر  
و پاکیزه باشد که آدم سیر کند به پوراب بلند و مانند  
لا محاله آب عفت که سینه با بر عید غنیمت یا گاه با  
بخورد چنان باشد که در آن علف آب سینه  
در غنیمت سینه با بخوراک بعضی در وقت دادن گاه  
استعد سیرینند زرد آب که بوزده بود عید در غنیمت بخورد  
و این تا سر لوطا در وقت جو دادن عفت قبل بخوریم  
جو دهنه یا گاه با علف هر چه بخورد آب را ناز دارند  
دنه بر سر او بنهند تا در وقت جو دادن عید در  
بخورد و در وقت دادن علف سه روز سینه تکلیف

در وقت گاه لا محاله سینه روز سینه تکلیف و خور  
یا تیره او را پاک کنند که خاک سینه با  
بخورد یا آنکه از بی خاک بخورد این ملاحظت را  
باید کرد نه آنکه سینه با بر عید غنیمت از او  
و سینه عید و جودار و آنکه در لا محاله روز سینه از او  
طریقه سطلع شد بعضی سینه کینه در کار عید و جودار  
با خسته شد که آنچه لله بعد می آید با خسته  
خاصه از براس فرماید آب خود را توجه او را  
که خود آرام عید سینه فرماید که سینه سینه  
کردند و عید فراموش کند و او را بید و عید سینه  
آب جویند به اول زمین یا بالا او را بردارد خطه



اگر پشت آب زخم شده با درم کرده آب سرد زنده کرد  
 چه کینه و تبار که چه کینه و بینه تا قدر است  
 نمید لکه از هر عشت آب را آب در وقت با آب آب  
 بشوید پشت او را نیز با آب سرد شسته و جور آب کرده  
 به هر دو جو صبح او را بوق به هر جور که از بالا وقت  
 که عشت شفاق میشود مس فرماید و در وقت سینه چنان  
 بگویند و نمون که تریال به همه راه داده است  
 سنج خورده یا زرق را از مازده حسیب سنج معطل باشد  
 اما اگر در مقام خود دگر خواهد نمود مس فرماید همیشه  
 خطه آب خود را بکنه و هر کرده در بالا با سر از بر آب  
 آب را در او از زایه اذیت کنه و ضرب زنند و از سر

که تریکنه تا کنه آب او همیشه نکات با قوت قدرت باشد  
 که اگر دشمن در راه باشد آب بید با قوت قدرت باشد  
 از جهال خصم را شود آب آدم که از هر لب آب لانه  
 در چاهها سر کرده اند لانه آب هلاک شود با هر دست  
 هلاکت سده لانه فرماید همیشه نکات خطه جان  
 خود را بکنند خطه این است او را هم بکنند تا کنه آب  
 با قدرت وقت به و ایم آب خود را از جادو است  
 سینه خولیه تا کنه سالم باند و عنبرل رسد و لانه خود  
 ماش عنبرل خولیه رسد به کنه آب عربی در وقت ایران  
 سینه یکی بود و اگر کنف آب عربی است سینه است  
 است نه بدین سینه در جوی آب عربی بود تا کنه که کم



بهم رسید و از نزد سب عرب با مطلع شدند و از محل  
 و نصفیات عربی که بسیار کردند و آوردند در عهد این  
 قومی مدت سب عربی خوب در ولایت ایران باشد که  
 در ولایتها که بعد از آنکه از آنجا که بودند مالدار گشتند و از آن  
 عربی سب که از آنجا که بودند مالدار گشتند و از آن  
 رشاج از آنها گرفته اند و بیشتر است از آنجا که  
 که سمت از با پیمان و ایلات شامیون و شامی باشد  
 اسبان و دهانها عربی که بسیار گشتند با سبهای  
 و رشاج از آنها گرفته و بسیار گشتند و از آنجا که  
 اسبان عربی که در کوهستانها و در حدادت بهر آن از برای  
 قاز سب نیز دارند **فصل در شرح سب عربی**

**فصل در شرح سب عربی**  
 سب عربی

به آنکه سب سب از آنجا که بودند مالدار گشتند و از آن  
 میکند شش زبردشش با هر دو سب و چهار از آنجا که  
 در میان و قسمت از آنجا که بودند مالدار گشتند و از آن  
 کردید و بلغت ایران پیش گویند و چهار از آنجا که  
 دیگر کجایات که در ایران شیره میگویند در سال اول  
 مجموع دند آنها کوچک و نرم و سفید است و بزرگ صد و در سال  
 دوم تا شش شود بزرگ برادر در او وسط سال سیم دند آنها  
 پیش از آنجا که بودند مالدار گشتند و از آنجا که  
 کند است و در سال چهارم دند آنها در اطلت است و در سال  
 یک از آنجا که بودند مالدار گشتند و از آنجا که  
 شیر که از آنجا که بودند مالدار گشتند و از آنجا که  
 تمام شیرها را



که بگویند پاکش بر شربت از وقت بیست بری  
 شیر و تخم زندقه هر دو را که یک با اندک  
 نازبه از ظرف در مس که از آن در هر روز  
 بنشیند بگویند در سال ششم کودی دندانها  
 در بالای آبرو جودان و نودان بگویند در سال ششم  
 آن کودی سیاه تر میشود و دندان هر یک سبک  
 و کودی جودان بالای آبرو در سال ششم کودی جودان  
 خنیا بالای آبرو سیاه تر میشود در وقت که کودی جودان  
 بقدر بالای آبرو بر مینویسند جودان با قند بنشیند  
 و بزرگ میشود و زرد رنگ میشود در ده سالگی که از جودان  
 باقی بماند از شکر چون نازک میشود در بازده سالگی که

در جودان غلطه میشود و در ده سالگی که از جودان باقی  
 نماند بگویند که به صلاح است از آن بگویند که است  
 در ده سالگی که از آن بگویند که است و از آن خود باقی  
 بماند از شکر چون نازک میشود در چند نازک است  
 و از صورت هم بگویند که از آن بگویند که است  
 که شده نوزدهمین است از آن بگویند که است  
 باشد پیش از ده سالگی که است اما همان  
 و نودان آن بهین است که است و نوزدهمین است  
 در چوب که بگویند که است نوزدهمین است  
 پیش از ده سالگی که است نوزدهمین است  
 هر دو سالگی که است نوزدهمین است



بد از ترک پال از بد آنکه قوت و قدرت و نیز آب  
 تا در لقمه است و بد از ترک نزل است آنچه گفته اند  
 رده ساله آب رده که گویند از آنکه روز نبرد  
 منظور از رده که آب رده است که در لقمه با رده  
 سرد کم دنیا را چشیده و تجربه در صد کفایت  
 و تجربه در صد کرده باشد اگر چه شهرت آن بسیار است  
 تا عاقبت فکر که از پدر است که دیوانه از آب که نشسته  
 و یکبار وقت چکه از آب نیند و گفت ب دیوانه  
 که غرق گشته و عاقبت از آب که گشته شد  
**نصرت در نگاه** چهره بچهره عاقبت که گشته  
 تصور کرده اند که او از طرف پیشه با سیاهی

در نگاه

که از آن تیره تر باشد و دیگر سفید باین جهت است  
 از آن که در شسته باشد باین طرف و آن طرف  
 مرکب تصور است که بعضی از آنها در بعضی از لغات  
 معین شده اند لا سیاه که در آب از او می پزند  
 و این را به آنرا شبید ز چنانچه خسرو پرور است  
 داشت باین اسم شهر بود آنچه در حال تیره که باشد  
 همچنین آنکه برین فید و کامیش باشد خوب سبزه  
 و بعضی در خود جسم داشته باشد و از آنکه سرخ نماید  
 بسیار است و این و دم آن سیاه با عیب از آنکه  
 میگوید و این را که میگویند خوب است و از آنکه تمام است  
 در غروب تر و در سواد که و قوت قدرت که آنچه گفته



کت کفکردن از آن سبب که از ابرو کند پاشه  
 و اگر سرخ رنگ یا مایل سفید باشد از اشقر کونند  
 رنگهای اشقر است که بعد از آن سبب باشد  
 در زنده بینند لاسم و که این است صبر بر  
 و شش ندارند و ابھی می کت که رنگ خرابانه خوب است  
 و هر سواد که در شش و کرسنه و زنبور و پشه و دیگر در شش  
 و شکر از همه صور برتر باشد چنانچه شکر گفته است  
 کمترین که رنگش چه خراب بود بر مار که از آن بود  
 و از رنگها زرد که سمنند کونند آنچه زرد در شش مانده  
 و کلها از اصدادین بقدر در هم که رنگ زرد است  
 و آنچه رنگ سمنند از آن در اندام و در سبب  
 در پشت

در پشت از این تا دم خطی سبب باشد سبب خوب است  
 و نه در اس که کونند بفرسب سمنند در شش  
 صفت با از اساری کونند سبب خوب است و در پشت  
 میشود و اگر سبب در این صفت در شش سبب است  
 و اسبیکه سبزه و سیاه باشد از احد کونند و این  
 سیاه کونند در شش که حقیقت مرکب از سیاه و سفید است  
 بعضی از سبب آن سیاه و بعضی از آن خوب است مخصوصاً  
 کلها مایل بر سفید و در هم شده باشد و کبود حاشی  
 که هر تا بر پیشتر است که سبب است بد این قسم است  
 که از صلبه اصدادین شش شده اند و از آن  
 و کونند بفرسب در شش و در سبب

127/100  
 127/100



دوم سیاه باشد چو خوبت او کردت با اسم آن  
سفید باشد چو خوبت او بکضعیوت بر باشد  
از زخمها آنچه این بر بند یعنی لفظها لعلی سیاه کشیده  
در سحر و آفته باشد چندان تعریف ندارد و آنچه بر  
نارنج که در سیاه تر باشد از آن کند گویند و خوبت او بگوید  
اگر دست چا سینه باشد خوبت او خوب است این را  
خیخ خوبت او به بر سیاه به و اگر سیاه شد زیر آن  
می افتد ترک میگوید الهه کند سینه کند عمر بخرد  
منظر شرکته است سحر و شید که تر یعنی خوشنایک است  
سکسین رخما از زین کتیت که به شد بهریت  
استاره پند به بدای بغیر قدر استاره پند به بغیریت

بهمزه لمر

که نوبه را کشیده باشد و لب ز برین اگر سینه به بد است  
در کتاب احوال کافیه چنین است که لیمه در سینه  
عبد العزیز ز بجه از نکه با برودان حکا حکا کرد و کثر  
سکر کشیده شد قرار بر نمود لعلی سکر در از به  
او میرفتند در اثنا راه بغلام گفت خطه کس که سکر  
کس جدا شده و با نزدیک شرمایه غلام لمر ز خطه  
شخصی با سفید سوار او با نزدیک است این کت  
و متوجه است در غلام کت است سفید است بینه  
اقتاب انوار و بجه از غلام گفت خطه کس  
بجه از خطه غلام گفت شخص سیاه سوار او  
فرمود که میان کله و زمین است بران سیاه



در کله از زمین سست تو کلاه از دل بر زنی با بارش

بغله نموده غلام <sup>مخلوطه</sup> غلام لبر از مخلوطه گشت بوری

باب اشقر بوار است با نزدیکی است <sup>فصل</sup> سبک

وزمین سخت بران که آب اشقر لگن <sup>سبک</sup> سبک

لبر از غلام با ز سپید غلام <sup>مخلوطه</sup> شخصی بر او است

و با نزدیکی است <sup>مخلوطه</sup> اشقر لگن از آب

میسری است <sup>مخلوطه</sup> جبرین بغیر <sup>مخلوطه</sup> کشته اند

بتمد رینه و با ز شروع کرد بگرگین <sup>مخلوطه</sup> که از هم

نجات یافت <sup>مخلوطه</sup> کسین این لای که این وقت <sup>مخلوطه</sup> از او

سجین خوب بر مغرب شد که <sup>مخلوطه</sup> زین هر هون <sup>مخلوطه</sup> است

چیرگی بر او در خوب است <sup>مخلوطه</sup> است <sup>مخلوطه</sup> از آن

خبره و فرزند شسته شد <sup>مخلوطه</sup> احد <sup>مخلوطه</sup> حاکم <sup>مخلوطه</sup> از کوه

سویج بغد چهارم <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> چم <sup>مخلوطه</sup> ستم <sup>مخلوطه</sup> سیه

معظم <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> شتم <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در

این عیون است <sup>مخلوطه</sup> لیکن <sup>مخلوطه</sup> بر <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در

لیکن <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در

عرب <sup>مخلوطه</sup> این <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در

اسما <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در

که <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در

و <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در

که <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در

که <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در <sup>مخلوطه</sup> در



بیشتر کادیش پرورش میدهند و تعارف میکنند و خوب است  
و خوب اتفاق می افتد و بعضی دیگر میگویند این کادیش  
میرود میان ایلات که میگیرند نه خانه میارند و شیر میزند  
در ساله رساله میکنند و میخورند بسم الله در این  
ایلات همچنین میگویند که کادیش با کادیش با خوب است  
باز به خوب میگویند که کادیش که در این دریاها  
ایلات او خوب است بسم الله به خوب میگویند که او خوب است  
و کادیش میگویند که کادیش بسم الله میگویند که کادیش  
او را گفتند هرگز به ایلات خوب نمیگویند و هرگز در کادیش  
کادیش میکنند و از کادیش میگویند و کادیش در این بعضی  
بان خوب میگویند که کادیش و کادیش بسم الله میگویند که کادیش

عازن

عازن میکنند که می آورند هر دو مال را در این میگویند  
نمیکنند عفت هم میخورند و کادیش بسم الله میگویند  
کادیش است که بلای میگویند و کادیش بسم الله میگویند  
است بیشتر است که کادیش بسم الله میگویند و کادیش بسم الله میگویند  
و کادیش بسم الله میگویند که کادیش بسم الله میگویند  
که کادیش بسم الله میگویند که کادیش بسم الله میگویند  
نجد از جمیع عیالها بخت بخت است و کادیش بسم الله میگویند  
عازن میگویند که کادیش بسم الله میگویند که کادیش بسم الله میگویند  
و بعضی که از کادیش بسم الله میگویند که کادیش بسم الله میگویند  
نوجه میکنند که کادیش بسم الله میگویند که کادیش بسم الله میگویند  
عازن که کادیش بسم الله میگویند که کادیش بسم الله میگویند



فصل در بیان...

در بعضی اوقات که از آنها ترکان ستموار بزرگتر میشوند از جمله  
در شش و در قولنج که مکه معطله شده اند که هم بجز در این  
بند بندند که آنجور که است ای سوار کویک  
**فصل در بیان غریب**  
درین باب ذکر میشود اندک اندک است اما بطریق معلوم میشود که  
که از صد سده گوید هر چند او از مهم است و زنده است  
که است اگر است چاره پذیر است که اگر است که است  
در شب چیز را نمی پسندند که در حال چیز بزرگ است  
ایست هم چاره ندارد و یک دیگر هم است که صد است  
صد آنکه در وقت دارد یکی است او از زنده است  
نکنند است که از صد است که است از زنده است

فصل

که با این وجه اگر صد کرد است که است اگر با همه است  
و چاره ندارد که است که است که است که است  
یکی است که است که است که است که است که است  
منه از یاد سوار خوله بنام او سوار است که است که است  
سوار را نام است و باب بر پرده که است که است که است  
در سوار علف که است که است که است که است که است  
سکنه که است که است که است که است که است که است  
قسم است که است که است که است که است که است که است  
میان هر دو است که است که است که است که است که است  
از است که است که است که است که است که است که است  
چاره دارد در مقام خود که است که است که است که است



بدختر شریف بر جوفان در دست سوار شود و در  
 آب بزند آن بکپرد بد را کند فاسد نکند و در کمر  
 بدفع کند که نکند از غده برین با او زند که بد را بود  
 که نکند از لجام بر سر نکند یا که نکند خلق زدن خود  
 بخوبی خلق زنده بود به واسطه هرگز فریب نشود بلکه  
 در هر یک مقام خود ذکر خواند **فصل در بیان چو شکر**

در آن چند قصه است فصد اند در هر چشم  
 لاناخونه که بچه سفید است بر طرف چشم  
 بر هر صفت می آید بر پیشانی که از چشم  
 کجبه که برسد علاج باید کرد علاج آنکه آب او  
 بخوابد و آدم حساب و قوف سوزن در زیر آن

با بر ششم بند کرده با تیغ بزنند و موضع را برود  
 دستک چشم بزند تا محفوظ باشد بعضی از  
 نمک کوبیده پخته علاج کبره محتاج بریدن باشد  
 نفع آن در شک صبر از هر یک یک است و پوست  
 در دست مجموع را صلابه کرده با عسل صاف معجون  
 مکرر با پریا بامید چشم کشند و نیمه لیمو سفید

و سیاه را نیز دفع سکنه در آنرا خونه سرخ رنگ باشد  
 که درم را غشای نموده صلابه نماند سر سه در آن  
 در آن حرارت باشد با از عیند که دور کوبیده  
 بکوبد با پسته خورده باشد هر روزه یا صبح یا شب  
 بپزند میان چشم اگر سبب هر چشم



یا خوردن یا شربت آید از زکامها ز چشم کشند  
 بعد از آنکه چشم آرد جو چشم مرغ کهنه در چشم  
 و اگر اشک چشم از گرمی هوا یا پوت مله زرد  
 و زرد چوبه نبات و قهوه چینه چشم در چشم کشند  
 لا علاج سفید لکه آب چشم آدم را شیشه علاج  
 سوسر آدم را و کوزه سفالین کرده سر کوزه را بکند  
 شبانه روز در شور گرم یا تون حمام بپزد آن گاه  
 بچشم کشند علاج دیگر پوت چشم شتر مرغ چشم  
 از هر یک یک مثقال و استخوان گردان هر کوه سر صد  
 سوخته و کف دریا از هر یک یک درم با یکدیگر نخل صلابه  
 علاج دیگر پیه خردن است کند با بول آدمی آمیخته

علاج

علاج دیگر صبر زرد و زعفران و کف دریا همه را با  
 صلابه کرده فستیده از پنبه بول آوده کرده و اگر  
 بسته باشد در چشم کشند در سینه جرح است  
 پست جو بکین باری و کلاد کشند بر خرقه مالیده  
 یا خردن زکامه بعد از آن که پست است و قند  
 نیم مثقال یا یک مثقال زعفران در جو چشم همچون  
 چرود بپزند در سلام کشند از هر دو در هر  
 بر خرقه مالیده چرب است با درین است  
**آب سیاه** را نافع است **نصف مثقال شکر لوز**  
 خناب هر کوه سفید و خربوزه در چشم کشند با هم آمیخته  
 در جو الا چشم مالند در چشم خسته قطره کشند

Handwritten marginal note in the left margin.



لا ارض بر چه قسم اند که اگر خلط آن در دهان  
 آب بهم رسد است چون بدن خشک و بهم کند و با  
 چغندر سفید نمک این از اثر سفید چغندر و کله آبی  
 سه ماخوردن اما که خلط آن نه شستن علاج  
 و غرض از هر یک در مایع و در شکر همچون سبزی خورد  
 است که در بن سینه بر آید و سنگ نرسد از هر یک در مایع  
 که در بن کرده و در بن کشند و شیر را با آن نگاه دارند تا  
 بعد که غایب سینه است و در بنش طبع شود بعد از سه روز  
 تا زرد و کرم سرخ با روغن تازه در کلویش ریزند اگر خلط  
 بهم رسد علاج است که چنانچه در این کتاب است  
 که در بن شود علاج آنکه شوره زرد چوبه و سبزی  
 از هر یک

از هر یک در مایع را درده طرد آب بچون تمام  
 آن بماند رطوبت است در مایع بوزن شانه است  
 قسمت نمک هر روز در قسمت در کلویش ریزند علاج  
 که در روز هر روز یک رطل شیر یا یک رطل شکر بخورد  
 به نهم خورد و اگر کبه دیوانه سینه که بهبودی  
 بلکه از زرد هر شقیقه او را بخورد که در پی هر روز  
 گفته کرده جو شیرین و پیاز کوه را با کلاب در لایع  
 بکوبد ریزه و حقه نیز نافع است اگر پوسته  
 و زرد مایع در وقت دست را بر زمین کشد علاج  
 قطره با بیان و چوب حبه بنده قدر کوبند و مایع ریزند  
 تمامه را بر آب و بر اعضا شیر مالد و اگر بحالت برین



چشم درود آینه با رنگ بار و سکه و خط از  
 هر یک یک قطره بر سر چشم که منتهی بچشم شود تا تمام  
 بالند و شانه بشکست و داغ کند و اگر چشم  
 رنج در احکام ببندد تا چشم بسته و در خواب کز به مالک  
 در وقت که در چشم زنده در لعل چشم سرخ بار و سکه در طول  
 کاهی سبب آب سرد و هوا سرد باعث آن میشود که بر  
 لب زمین بوزخها منبر بر آید که نه اشک سرد  
 نیند و اگر فوی علاج نمسند ملک میباید اندوخت  
 بشکفته و بر لبه کیمیا را بر آورده باشد

**فصل در ضعیف کردن** از علل آن سفوف شامه عکاس است  
 که زبان سیاه میشود و چشمها بکبود میشه و آب از آن

علاج در آن

علاج در دانه سیر و سرورم روغن جو شنبه در حلقش  
 و آب نیم گرم دانه و کتله از علل آن دانه جو نیمه ملکه  
 بجای جو یکبار کندم بهاره بنه و اگر زبان سرخ و آینه  
 سوزد است سیر صلبه بر سه بار زده چشم سرخ برود و نه دگر  
 زده که باعث باشد در سرفه کند و آب از نه اولیه علاج  
 است و نه چشم سرخ را در سر که که لعله با پوست نه  
 در وقتیکه که رسیده باشد یک در کوب سبب از چشمه دگر  
 عوض چشم سرخ چینه دانه پاز در کوب سبب از نه زنده  
 در چشمه یاب سوز را در چشمه از زبان و عهد در دست  
 دانه معجون چشمه دانه دگر سبب سرفه حرارت باشد  
 در روز هوا گرم زیاد میشود علاج سه قطره یک قطره

صورت از عین زنده



دسه درم کثیر یا یکدرم محرمانه بکوبند برینند و اگر عین سرفه  
چیز برین نهند پر مرغ یا چیز در کوبند بکوبند با آب گندم  
پر آردند و لاجنه ز در برکت و علف تازه دهنه آرفع شود و اگر کوبند  
بیشتر باشد و کتور کرده باشد باید زه علاج کرد و لاجنه این  
چهار قسم است که کتور آرفع نشه شسته میشود و آب هلدک بکوبند  
و علاج کتور اندر آستینه کلور ابار و خورگند و گاه را کتور  
زنند تا ناله بچینه شود یا سید بکوبند و جواید آینه آب کتور و سوز  
و آب میگویم نه و سیر کاد و دهنه آب گرم لغا به اراده و کله آب  
نمد بکشند چ کوشه و کله آب بکشد باغ نهند و این قسم  
بپورنه و قدر نصف درین آن برینند چو درین نه که لعه  
نهد را جمع کند بر در چوب تا قائمه به چینه قرار و کشتن داغ

بکوشه

که خوب داغ شود اندر اسبان و غداغ برزند و چ کوشه از کوشه  
دسه درم که ریخ کتور که لعه است داغ کنند اگر این  
از سر ما خوردن و غیره فرود آردن یا ناله در فصد سر ما بکوشند  
آب سرد بصورت آب زدن حالت آب شود عفا شستن چ این  
کشیده و چشمها از خورج بر آید آب در سبب گرم ادرم آید  
بازگنه چو از سر خورج صوب شدن در دگاه سر فیه میکند  
بباید درت با آب درم کند و در راه دهنه سبب است  
در آب خوردن رغبت خنده آرد و آب بکوشه کلور بر لجه  
دسه درم که هم درم کند اگر از ناله باغ بطریق کتور نشد  
اگر آتش بر کتور کند که بطله کاعوق کند و قدر در کوشه  
کوشه برینند قدر کتور که بود آب بنیده و دهنه کتور بن  
نور بود



بدماغ آب برسد و در دانه که در لثه است با قهوه زرد کند  
 و محراب نمک مخلوط کرده در بین طرف کنند و اگر  
 بگذرد که در دانه که در لثه است آب برسد و در دانه  
 هم پس بقیه آن صفت در دانه که در لثه است و در دانه  
 بطنین هر که با نمک و اعراض کنند با در دانه خوب روی  
 اشک نماند تا خوب داغ شود با چوب هر که در دانه  
 بر طرف میشود قدری شستن که سپید با آب  
 جو آب سرد بسیار بهتر است که جو آب گرم با آب  
 حاق شود و بعد بقیه شود در این نخوش شد  
 زکام است که در لثه علاج شده شود و علاج او  
 در معده پس در دفع نمایند یا از طرف هر که در دانه

اگر از طرف هر که در لثه است با قهوه زرد کند  
 میشود علاج هر که است از قهوه زرد کند  
 معالجه شد سفید شود و شمشه با طلاکت آب بعبون  
 آب که در دانه است جمع میشود اگر بطنین هر که در دانه  
 آب با در دانه است معالجه شد با قهوه زرد کند  
 بطنین هر که با در دانه است و اگر در دانه با در دانه  
 به ام جمیع کنند با در دانه است و در دانه  
 با آب حلقه شوند در زخم نقطه سیاه در دانه  
 که زخم حاق شود هر چه در دانه است با در دانه  
 او که در دانه است با در دانه است با در دانه  
 خوب که در دانه است با در دانه است با در دانه



چند دانه تخم مرغیان سرکه که از نه بامپت زخم در وقت  
صبح یک کلوپ بندازند بپزند بکنند در نه  
کلوپ بندازند سفید اگر چند روز شیر بز بپزند  
رفع ماخوش کتو خولیه اگر ماله پدید کرد باید هر روز  
خاک غنچه بندند اگر زخم شده فجا و لارین ضلک  
ببندند ریش خطوط هر یک دو پنج قلم شیر کلوپ بندند  
مگر ببندند ماله برسانه اگر خوجو سرد کرد فجا  
نیشتر زبند اما زدن نیشتر باید ماله سبب شد اگر  
ماله از هر دو ظاهر نشد و از زدن نیشتر مگر فیت غنچه  
دوبوت بیش کعبه آب کشند و از موهنات که ذکر کرد  
بپزند و آب پبندند و دهند بر کله آب کشند

داز سر ما آب سرد اور و حفظ نهد و بیا آب کشند  
داده از جاج خود کت نه نه ماله از میان بر دوز  
اب بر شود و اگر ماله کلوپ بریزد چنان باشد  
دیم نقر کشد بد شواری ماله خرقه کند مقوی شود این ضماری  
ببندند بکلوپ آب نیشتر شیر اگر ماله کلوپ بندند  
مگر پوت هم کشند بخورد آب هم بر نه ماله از کلوپ  
بکلوپ خود کند یا سید ماله هر روز کت دیگر ماله غنچه  
دخا سبب و چونه زیر کلوپ آب کشند آب نیم کلوپ  
دنه و بوقت شیر کلوپ نه اما ستمه عله شس است  
بعده از آنکه سقوشد و رفع ماله شد و کلوپ سرد کرد  
ماله کلوپ کشند نشد که از دماغ آب پاید ماله رطبه



کند بیرون شود و سفت می شود و بوسه در او باغ اولی در  
 ندارد و در او هم ندارد این ناخوشی که از آنکه کتو شود  
 می شود و وقت سینه می شود باغ علاج کردن است  
 که کتو شد از کتو را بطریق هر کور علاج کردن در رفع کتو  
 و لا سفت می شود بازم اگر علاج نکرده بچاقی نکرده شود  
 علاج سفتی سینه با سفتی سر را هم سفت بود  
 و با سینه این ناخوشی که با سینه باشد تا سینه کتو  
 کند می شود با سینه که می زد و آنچه که سینه است از  
 این ناخوشی علاج در او بود که در کتو خصوصاً نه  
 که با سینه است و بعضی آنرا کتو یا سفتی باغ  
 نکرده کردن رفع شد **فصل** در آن باغ است که بیفتد

نورانی

علاج

بجکوب سبک کرد و لکزه علاج کشند ملاک می شود علاج  
 بیست و یک با بزرگاله را در کتو سبک کشند <sup>نورانی</sup>  
 قدر سبک بخورد و قدر کتو سبک کشند با کتو شد  
 بزرگاله را به کتو سبک بپزند علاج هر سر که کشند  
 با روغن کادو را در کتو سبک بپزند <sup>فصل</sup> هر که در کتو  
 کتو از سر از سر در کتو سبک مالند علاج کتو سبک  
 است هر کتو سبک زیر کتو او را بپزند تا  
 بخورد سبک سفت علاج دیگر هر سر که کشند  
 او را با کتو سبک بپزند و بچوشته آب او را با کتو  
 کتو سبک از کتو سبک سفت علاج هر سر که کشند  
 چون بزرگاله کتو سبک بپزند باغ است علاج آب تره



1100000000

و عرق تازه در سر که چون تند در کوه بوزینند **قصه در**

**کردن پسته** عکاش است چشمها شد کاشخه میزند

خسار و کوش در کمر سینه کردن میزند و سر را بر زمین <sup>عینت</sup>

برند چشم را بر زمین میزنند که از چشم <sup>کشت</sup> شود

سید دارد و بقیع بقیع دارد علاج <sup>کله</sup> سر و کله با <sup>کله</sup>

از طرف است جالف داغ کنند و سر <sup>سین</sup> را

دبست و بین سینه سیرا در و خوش <sup>سینه</sup> بنام سر و بین <sup>سینه</sup>

دبک اندر <sup>دبک</sup> و زید کانی و کافور از <sup>دبک</sup>

در یک سبزه چرم کوشه با بر <sup>سینه</sup> که چشمها <sup>سینه</sup> میزنند و خورد

چند روز عوض علق کاه زردک ریزه ریزه کرده <sup>سینه</sup>

ریزند تا که دراز کرده بخورد <sup>سینه</sup> باشد در وقت عرق <sup>سینه</sup>

اکرم

آب دانه عفت کرفس سینه میزند و چشمها <sup>سینه</sup>

اما چشمها را در کوزه <sup>سینه</sup> و لخته را <sup>سینه</sup> کنند و <sup>سینه</sup>

همین <sup>سینه</sup> زیند <sup>سینه</sup> چشمها <sup>سینه</sup> شود <sup>سینه</sup> که <sup>سینه</sup> است <sup>سینه</sup> گردید <sup>سینه</sup>

علاج <sup>سینه</sup> که <sup>سینه</sup> بین <sup>سینه</sup> کله <sup>سینه</sup> است <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup>

باشند <sup>سینه</sup> زینند <sup>سینه</sup> و <sup>سینه</sup> در <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup>

زینند <sup>سینه</sup> و <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup>

بازند <sup>سینه</sup> و <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup>

پس <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup>

این <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup>

است <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup>

خورد <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup>

خورد <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup> <sup>سینه</sup>



علاج آنکه در کوه در سینه است که در وقت که در کوه  
طلعت شیره پازیر طله در آنجا خفته بگفتن رزند  
سر در تمام بدن پاشند اگر انجالت چنین است در کار  
مؤلفه ختم کند و سر را زمین رساند و قدرت بر حرکت نداشت  
باشد و از سر که این بخش ناله کند این را بر این است علاج آنکه  
پودانه را سوخت کرده تا چند قطره از آن بر کوه از سینه  
چهار دست فکرا باشد تا بحدی که غلط شود چند  
اجرا کرده بگفته که آن چه پاشند و بر خرقه بچسبند  
بر بدن آب که از آن شیره است که بر زمین که پاشند  
پاشند با چاهای که کرده بدارند تا سنجار آن برسد  
دیدن آن بهت نکند و اینها را اگر کنند تا سه روز

مهر از آن از کوه که با کوه است سبک بر طله در دستها  
سین که کوه که کوه از آن تا خوب استند نگاه زواج  
و قطران آنجا بگفتن بر سینه برین هر روز از آن تازه  
تا چو که قطع شود در نیکو حلقه دهند **فصل اول**  
**در بیماریه هر ضل آن مقوله با ارض** که  
روده و خوردن خاک و نمک است آب آن در کوه  
جو خوردن بجا صده آب آن حالت میوه علاس  
که سبک بگفته بگفتن شد زنده زماله کند علاج آنکه  
بگفتن بگفتن در آنجا کوه از آن و قولنج  
و پسته را حرکت دهند که بگفته از آن در این  
عوق کند و مالک رفع شود و مقعد از آنجا بگفتن باز پاشند

در بیماریه هر ضل آن مقوله با ارض



یا چیزی فرودند موشنه بشه شاق کنند و بعد از آن <sup>چوب</sup>  
بین سوراخی بمقعدش گذارده که اگر نفخه بیاید <sup>کشد</sup>  
و اگر آن خسته است چوبس کین باشد دست را چوب <sup>کشد</sup>  
بانه و او بر بند اگر کوبه بهر نیر آب از اینه <sup>کشد</sup>  
بگلفش رزید با شراب عدس <sup>کشد</sup>  
بار و در زهره کا و چوب کشند در شغال <sup>کشد</sup>  
کرده با فی در سوراخ چوبه نیر <sup>کشد</sup>  
علاج کمر آب سوار شوند و بنقد بگرداند <sup>کشد</sup>  
عرق کنده و خازیر دمش زنده <sup>کشد</sup>  
و سطره سر کین <sup>کشد</sup>  
نیم رطل <sup>کشد</sup>

چوبس

چوبس نیمه صاف نموده بگلفش <sup>کشد</sup>  
بعلایان <sup>کشد</sup>  
تا رطل <sup>کشد</sup>  
چوبس نیمه صاف <sup>کشد</sup>  
کشینر <sup>کشد</sup>  
قد <sup>کشد</sup>  
با عدس <sup>کشد</sup>  
و علاج <sup>کشد</sup>  
نیم رطل <sup>کشد</sup>  
یک رطل <sup>کشد</sup>  
بجز <sup>کشد</sup>



و با نیک آب میگویم حقنه کنند و دست پا در زیر شکر چوب کنند  
و اگر بعلالت قوی از چشم و داغ آب کوبیده بر زبان اثر  
در چشم با هر چه که شکر را داغ کنند درک زیر زبان را بزنند  
بهر طریقی که بخواهند با کوبیده در چشم آنچه بخواهند بزنند  
علاج کبریا که رومی شکر سرخ را صیقل کعبه برداشته  
آنچه خوردند و کاه از او سرد ببرد عکاس است

سوا بین است می استند و آب  
از چشم ادمی آید علاج آنکه دست شغال مطعین با  
شغال دانه سیر کوبیده بار و در زیت چوب نیر بر تمام بدن  
مالند و اگر سبب قوی از چشم البون عکاس است  
سیک پیوسته در اول کسه سبب عرق کسه و در اول کسه می  
علاج کبریا

علاج بسیار است خاص العینه کنند و در سوراخ در چشم کنند  
دست را که آورده کرده و خطه خطه از چشم تا بعد بمانند علاج  
سوا آب شوند و بگردانند و با نیک آب گرم کرده برود چشم  
بزنند و اگر لایک چوبین شود دست را چه کعبه کعبه کعبه کعبه  
فردا کنند و دیگر سر چوبین بماند و در نفع کنند  
و اگر سینه هم از قطع خواهد بود دست میشود و اگر لایک

کجا آب شیر و روغن دانه **نصف در آب است**  
به آنکه افه در دست که از ضربت می شود بین با آب  
می آید از طرفت آن طرف پر اگر تازه باشد و اگر درم  
نظیر شده علاج بر افه زنده اگر درم  
فجها و الا باید برنج را داغ باین قسم در سوراخ

علاج کبریا



که بر رخی چوب درین کباب سکنه زنده قاعیه که در کباب سکنه  
 قدری در غلظت او را داغ کعبه چوب را که برنج و کباب سرد درین  
 روغن داغ که زنده و کعبه زنده در آن که از طرف سین در آن  
 چوب داغ کند و این علاج آدم صاب و قوف بخورد بعد از آنکه  
 از طرف سین روی که می افتد اگر آدم بپوف داغ کند  
 رک او داغ کند سب چاق میشود علاج کعبه در غلظت داغ  
 از طرف زرافه بزنده در روغن او را خوب خاک کنند که  
 داغ کنند علاج کعبه درین کباب از کعبه با سکنه  
 محکم بر بندند و زبر قلم پاپ که بالا می آید به این  
 لبتز چها ریح رطبه کعبه زنده رک که قطع زرافه چاق میشود  
 و یک در سنین رک باید متوجه شوند که از سردی که آب سکنه  
 محفوظ است

محفوظ بوده باشد **فصل در خوردن سب** که بزنده بر روی  
 پنهان سب در سکنه باید در درم را داغ کرده این  
 ترکیب که آب سکنه یک آب بالنده **فصل در**  
**فرد قوشرب** دان چیره است لبتز بالاد هم به است  
 می افتد و بعضی روی قلم می افتد و بعضی بغیر سکنه علاج  
 اگر نرم باشد قاره پنهان قوه را با دنده اخضر صاب پنهان در  
 به بندند اگر رفع شده نباشد و لا علاج کعبه در کعبه خطای  
 بگویند که روز بر سر او به بندند تا عصر او را آب سکنه در خم شود  
 که بر سب کعبه زنده با چاق شود **فصل در مع طون**  
 که آن صوره است که لبتز است و آب سب می افتد علاج  
 بغیر از داغ کردن می باید الف داغ کنند طون

کباب سکنه زنده قاعیه که در کباب سکنه  
 کباب سکنه زنده قاعیه که در کباب سکنه  
 کباب سکنه زنده قاعیه که در کباب سکنه



Handwritten marginal notes on the right edge of the page.

تا نکه و خنجا چاق شود دستش نراک میماند **دکتر کلمه**  
چند ان عینه نرارد **فصل در دروغ** **فصل در دروغ**  
علاج این با بخوبی نماند با دروغ نرارد **فصل در دروغ**  
کینه نرارد که دروغ نرارد که نرارد **فصل در دروغ**  
**پیکردن** که از ضربت نرارد **فصل در دروغ**  
دکاه آن درم از نرارد **فصل در دروغ**  
چرا میگرد **فصل در دروغ**  
درم فرو میرود **فصل در دروغ**  
باین قسم که با نرارد **فصل در دروغ**  
بجز الو پسندانه که نرارد **فصل در دروغ**  
دگر نرارد که نرارد **فصل در دروغ**

بایر

با عده نرارد **فصل در دروغ**  
تا قوام نیاید **فصل در دروغ**  
با نرارد **فصل در دروغ**  
یا که نرارد **فصل در دروغ**  
درم نرارد **فصل در دروغ**  
با عده نرارد **فصل در دروغ**  
و شد قار نرارد **فصل در دروغ**  
داغ نرارد **فصل در دروغ**  
در داغ نرارد **فصل در دروغ**  
او کینه نرارد **فصل در دروغ**  
قار نرارد **فصل در دروغ**



سعد و دیان است که از زرد ما خوب و خوش فایز باشند  
ترکب عجم کلان اگر جهت کلاست بکنند بهر آب بنهند  
تا بکشد و در آنجا خوب شود سیاه بزند تا چاق شود و سبکی

**فصد در فایم اگر قشر پاست**

این درم هم علاج می ندارد و سبکی است  
اینها نیز در سبکی راه  
کفر

گسترید و آنچه تجویز نماید پیشتر است که زرد زبالا سینه زرد

**فصد در اجبه است**

اورا بزنند سپید فایده دارد  
و آن ناخوش است که با آب سبکی و سوراخ سوراخ شود

نیز قسسی از شفاقت علاج آنکه اندر قشر فایم است و آب که

بجسته زخم پا در او خوب شود هر روز سه بار

**فصد در جوش سرخ**

در غرضت و کمه بالند طریق جوش سرخ زعفران  
زعفران بگویند با موم که آینه و خند غصه را بر غرضت می کشند

دیگر که

فصد در اجبه است

فصد در اجبه است

طریق جوش سرخ

دیگر که بشویند و مکنه از زرد پارا باب که از دیشغال ریونند را

در روغ جویان کسر کرده باشند ریخته بکند و در سینه علاج

محو است سنگ از زردت را صلا کیمه با روغ کلان سوراخ

علاج کمر هم که زردت است بریده قطع زردت سبک است

و اگر زردت جوش سرخ باشد با روغ کلان سوراخ

هم بزنند و روز بکنند زردت زردت و جوز رو با برکت

کنارده در زردت با زردت که جوش سرخ با زردت سبک

در غرضت بهم مخلوط کیمه کیمه زردت فایده بخشند

**فصد در جوش سرخ**

بشد و اصل جوش سرخ بگویدی فایده با جوش سرخ

بزره که چیز زرد است علاج آنکه زردت سرخ زردت

فصد در اجبه است



از هر یک ده درم لکن شسته چوبه مجموعا صلا کرده  
 سر که شده و یک چهارم به شسته لبر ز کشت باک  
 جو شته را شسته لبر از شسته که با از صلا کنند  
 در آن جو شس پاشند در هر به زخمه ای که زخمه  
 از آن پاشند و اگر مغزینه دانه را صلا کرده تا باغ **فصل ششم**  
 در آنچه است که تمام بدن آب کر می شود موها از بدن آید  
 و خود را به این بخارد علاج هر که می بیند علف و نه قوی  
 بر موضع خارش براند مقدار زخم شود پس بگذارد  
 با نمک کوفته و شنان کوفته با روغن زیت با علاج  
 بسیار است که کوفته فارسیه اصله که با روغن زیت با  
 علاج زخمها بوده با مغزینه کوفته با نمک در آب از آن

صورتی است

که مایه پاشند آب صابون بشویند و اگر این مرض کمینه  
 به در را بپزند و خاکستر را در آب آن خفته در وقت  
 بخورند و نه علاج کوبن با روغن بشویند و نه بسیار  
 با نمک و با سرکه بشویند و به جاش بشویند و نه در موضع  
 آب دهند اگر روغ نخورد یک روز در آب شسته به نه نخورد  
 روغ عسل شود آجورا روغ آب که به نه سفید است  
**فصل در امر طاهره** اگر در شش آب جمن به  
 عکاش است که در سینه چنان کوفت دارد که گاه از خود  
 با زکتنه راه پیش بر او شود آب با روغن زیت با  
 همه چند قه هم پاشند که عسل بر طرف شود لا ینکند  
 علاج آنکه خرمکینه از که با آب و نمک بر کوشن خوک پاشیده

صورتی است



براش نهند تا همش بر آه آنرا بسینه آب با دورا عمیق

انگنند تا شنا کند و با به چیز خورده باشد **فصد در**

**تک در آب** عکاش است که سر فرو کنند تمام غصه را

کند چشم اخگر بر آید و صورت را مضطرب کرد و گاه

گاه سرد و گاه گرم شود علف کمتر خورد **بسته علف خورده**

حول آن شدید باشد علاج آنکه بعد از چهار دست پای

باز گیر نموقت سیاه و شکسته خورده از کباب

دیگر و آب نم نه آن گاه چهار طار بریزد و بخورد خیر

و نیمه طار کشیند و نیمه طار شسته را در ده طار آب بچیند

تا به در طار رسد بر صاف نمچه کلقتش ریزند اگر **خفا**

بر آب زاب کرد و عکاش است که با برین در آن شود **سیاه**

هوا خنک شود علاج آنکه کباب از آن خورند یا ز کباب سرخ کنند

در بخار کاه از سر یک نیم رطل در آن نمچه کلقتش ریزند و

سر نیز را سوخته بسیند و به ارد کنند به هم خمیر نمچه

خورده و لعنه چند روز علف تازه در نه و این ماحول

تیز مملکت اگر این علاج رفع نشد آن بقصد کنه

رفع نشود **فصد در کرم خوراک** اگر بی سبب **خوراک**

که کند و کاه غذ بد باشد غش نشد غش بکوبند و ریزند

په خرد در شراب گفته کعبه حقه کنند شکر سرخ بچینند

از سر یک سه شقله خفیه یک شقال بیدر برود **سبز**

سرخ در زیره که با دمان وجود سوزانند یک شقله **مجموعه**

با شراب گفته خوب بر صاف نمچه کلقتش ریزند این را **در آرد**

فصد در کرم خوراک



صفت

لکچر برنده آنچه با خوش لذت است از رفع خولیه شد  
**نصرت در یک بار** علاس است که در حق خوب است  
 در وقت برخواستن دستها بر دینه تا نصف بدن  
 از زمین برخیزد رهناب بر زمین و آنکه بخیزد  
 در وقت و پانزده است او را زخمی کرده اند  
 اگر از ضرب و شمشیر یا ز جانی پریده یا از زخمی  
 که بگرید علاج چنه روز مالکان بدنه یک کعبه را  
 پاره نموده بر پشت بکشد او بندند و یکشنبه روز  
 اگر علاج این طرف و آن طرف است او را علاج کنند  
 طرف راست و ششها از طرف چپ همراهم کرده اند  
 که گشت بدن خشک و موباست شود در روز اید

الکثر بار از

و علف سب خورد اما فایده آن ظاهر نشود علاج الکته  
 خرمایه یکفاله صبر زرد در شراب سبزه و فلفله  
 نیم رطل در حوضه اضافه نموده بکوبند و در یک رطل صندل  
 رطل سینه با جو کسند که در شراب جو شسته بمانند  
 علاج کمر بطلد بر زانو نه هر کعبه صلبه باب گرم نشسته  
 و زیره کمانه را با کمان کشته خشک از با حلقه خرد از  
 هر یک یک چمچ را با آب کوبیده با رطل در حوضه کعبه  
 در وقتیکه تشنه باشد و آب بکشد که گویند او را او چیه باشد  
 که کعبه کعبه او برزند و اگر از بر آب گرم سبزه از حرارت  
 مزاج ضعیف شده باشد او را جو در بنویسد چینه با غش  
 تازه با سینه و به رصفه کنند و در کمانه با غش صلبه



بد غشترتند نامه روز یکم تقاضا بکنند در آب کعبه بکوبند  
 تسکین حرارت کنند اگر روید خرابی باشد شفا یابد  
 روید زباله آب مؤان داد و اسهال که با پیر با مؤان داد  
 که با آب اندی می شود چو روید در کلهج آدمی با حرارت است  
 در آب با آب برودت است و اگر بخواهد با آب با آب  
 آب با آب گرم بپزند یک روز بعد در آب با آب  
 جو پخته کعبه با علف سبز برهنه علاج هر کس که سفت  
 بار و خوب بنیده صاف کعبه بکشد روزی چند خربز بنیده  
 و نوشا کرد از هر یک شفا با چشمش که سبب چون کعبه  
 سبب حصه نمعبه هر روز حصه بخورد نه و اگر سبب  
 ضعیفی از دندان زباله با از بند در حالت در بد است

علاج

علف و جو را مؤان بجایه و نظم کند و نظم نشد از مقصد  
 هر دو کعبه علاج کعبه دندان را بکشد و در کعبه با  
 و چند روز از آب سبب و علف بهتر از سبب

**در خوردن بول کعبه**

اگر اسهال بود بول کعبه  
 خورده باشد عکاش آنکه بیان زرد در دست پای  
 سیکرد و از زردی باز بیماند علاج آنکه یک سفیده از سفید  
 خم مایه زردی را می شود این مقدار خرد کنی تا خوب شود  
 تریاق الرعبه را این شفا در کعبه کعبه بکشد روزی  
 و اگر از کعبه مایه شو بند بر آید کعبه بد تشس بنیده علف  
 که مایه شود **فصل در معالجه درم** اما درم درم  
 آنچه هست خنجره یا علف و کعبه در کعبه سبب دارد

صورت خوردن

صورت خوردن



واقع میشود علاج از هر که شقیقه مرطوبه که در  
کتاب صفت کعبه بدخش زنده درج ممدرا در شرح سیده  
بکوسب ریزند و آب کوه در ترشند که شقیقه با سرد کرده  
بخورد و در هند اگر از زرد کوه درم کعبه شقیقه که جود با ساق  
در سکه و ناردانه ترش خمیر کعبه بعضی خوبه **فصل در درم مضیه**  
علاج در آب سبزه ساق و در سبزه در سبزه و در سبزه  
کوبیده با سوزاندانه پر و کعبه سبزه در سبزه سبزه سبزه

**فصل در درم دگر** علاج پیه غلبه با دروغ زیت کوبند  
و مکرر باند و در کما دروغ زیت می نشود و در کما کما  
**فصل در سقاء** عفتش است که در سبزه سبزه سبزه

چون است بر آن کس نهند در دوی علاج در آب کما

پینه

بندند و علی متعدد پوت خفته سر پا عرق کند در زیر پا  
سوراخ کعبه که بزیگنه کوبیده که با شقیقه تازه و آب کوه  
جمع شده هر دو را در آن حرکت سپارند و سبزه سبزه  
رفع شود و عفت سبزه در موضع زخم باند و در آن  
لایم بعضی علف برک ترب و در کما کما کما کما  
نشود نخورد و در آب خوشنده بعضی جود باند و آب کوه

**فصل در درم کزیدن**

اگر سبزه را کزیده باشد سبزه را کوبیده با سبزه آب کوه  
در دوی سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
کرنیده باید کوفت فرضا اگر خصیصه را کزیده باشد باید از آن

دو خوب خمیر کوبیده و سبزه کما بعضی باند

فصل در درم

فصل در درم

ب



**فصل در سوزش که برین باب می آید**

بعضی از اولیای علم با نوشته اند که اگر سوزش که برین باب  
بیشتر واقع شود می شود اگر چه با عرق کشیدن آن را  
انوقت داغ نمینند بهتر خواهد شد دست چپ را میباید  
مکرر با دست راست بکوبند و از آن درم سرب را بر کعبه در آنجا  
ببندند تا نرم شود اگر رفع نشد و حصبه سبب آن است  
کوفت آن بیشتر بکوبند نرم سازند و بر حلقه که در دست  
که در درم را فرا کشید و آن حلقه را بدور درم بگردانند تا  
سیان حلقه که از آن به بندند تا وقتیکه نرم شود و بخواهد

**دفع رند با سنگ جادو را بر سوزش زخم سر سوزنا**

که از سوار در حالت می شود و جهت سره آن که در علاج

اگر سعی تمام میکنند باز در سوار عرق کشیدن طریقه سبب  
باین زخم را سوراخ کنند با سره سنگ داغ کرده  
تا ماهه سید لطیف زیر کند و سه ماهه با زخم که از آنجا باید  
اعدتا چند روز زینت حین روغ سبب بندند تا ماهه را  
خوب برسانند چند روز شیردان کوفتند به بندند  
هر روزه باب حمام بشویند تا آنکه ماهه خوب بشود  
و اگر چنانچه ماهه سبب بزرگ باشد باید زخم را شاق نمند  
یا چند جا از آن سوراخ کنند و تمام ماهه باید ببرد از آنجا  
خو طرح جمع شدند که کبریا که ندارد آنوقت سرهم کنجیده  
در سه روزه که از آنجا بوق شود طریقه صفت سرهم کنجیده  
این است که کنجیده را کوبیده در زرده تخم مرغ خند نمند



باقدر لیسایه سرمه سازند لکه قدر از آن سرمه سقر خیزند  
کجه از نه و بعد از سرمه سقر سرمه کنجیده کجه از نه طریقه  
ساعتن سرمه سقر است و سقر از بار زده شخم مرغ  
داخه نمع انقدر برزند که سقر با رزده حد شعله  
قدر لیسایه داخه نمع کجه از نه تا کجه رخم صحن شود  
انوقت قدر لیسایه بریزند تا خشکاید چند روز در کج  
کنن باقی خمیره کجه کجه از نه تا بخت را محکم کند و کجه است  
که با رخم سرمه در خمیر افراوان کنند که سرمه کجه  
کنند لای بر جعت در لیسایه و این سرمه که ذکر شد  
سپس بویست آنزخمیکه طرافش شسته باید که  
بجخت و بقار اصلایه کجه بار و کله سرمه نمع کجه از نه

برای

بیشبانه روز ناکشت محمه از اید کند سر کعب  
خشت کعبه بوزند بار و آخویه بر رخم نمید بخدا  
و اگر با بجا از اید شد شخم نمید دانند و نمع سندان را کوبیده  
به بندند علاج کمر خوب به ترا بسوزند و کجه است  
با آب کک رخم بلاند و نصف روز شسته کجه از نه  
و استخوان را نیز بخورد بعد از آن سرمه کجه کجه از نه  
تا علاج پیادد و اگر رخم آب گرم بپزند اول  
با آب تره که کتد باشد بشویند و اگر آب نمید  
راجا اصلایه کجه بپزند علاج کمر شخم علف به  
علفی است سبزه تریه بر کعبه علف اصلایه است  
و علف به کجه بر کعبه علف اصلایه است

کوبیده

برای





محصولات نه با سیر وید علف تازه مشورت کل آن  
 سفید و خم از خشت کعبه بزخم پیچند این کار را  
 صحت سینه گشت نه در اجزود و جرحت را بکشد و جگر  
 با صلاح مایرد و اگر غرض رستن گشت تازه باشد  
 اندر امه نه کوره سه سه سقر در هم کنجیده با بهترین  
 که در خم این علف نه کور است بید و پست لا زین  
 و شب یا ز کند و مجوعه اگر بپزد با سفید خم مرغ  
 چاسینه نه یک شبانه روز بر زخم کهنه زنده و لجه از رس  
 به کف آب گرم بشوید تا و بنه در و در علف شربت  
 چرب نماید و اگر زخم بودی گشته قیر و گوم کند  
 در سکه بدستور هم کنند و کهنه زنده لا زخمیکه از سبب  
 رسید

الم تاج

بهترین علاج آنکه روزی یک مرتبه باب گرم بشوید  
 و صفت بار و غرضت جوشیده پلا اما خمیکه از  
 یک یک باشد ستم و باغنه را پاره کعبه بران زخم بند  
 و لجه از رس که سه کوره ایکنه زنده و اگر سبب از رس  
 با سدره بر عضو زخم شود سفید طبعن آب شده  
 مکرر باشد و با و بنه چرب کنند و لا زخمیکه از تیرد  
 علاج گرم زمین که بی زمین غنک است در آن  
 قرصت که نه خشک نموده صلا به کعبه بر زخم پیچند  
 در او نذر اصلا به کعبه با عدد مایرینند و بلند  
 و این زخمها را از آب سحر و کور و کور و کور  
 و چوب که با خشت و سر کهن بد باغ آب عضو زخم



B

اگر چکان درین وقت با سرمانند باشد مریه ایا کایه  
 تر کعبه مکرر بر آن موضع که از زخم هم زخم ایا به زخم  
 بعد از آن پر آورند جا را در ایا زده تخم مرغ و نمک بر  
 لاله زخمیکه بعد از جوشیدن جوش بر نیاید تر شده سم ایا  
 بسوزند و صلابه غصه بار غرضت یان موضع مالند و اگر  
 از بدن آبی عکات زخم شود و خراب است کاه ایا با  
 سفید آینه بالند اما این کوفت هر چند علاج نکند  
 از اینجمله دفع خطاط فیه و حفظ از بر هر ضعیف  
 اما ترکیب سم که از اسحاق سکونید و غده تر کند  
 علاج آنه شفا فها را با لاک و سفید سیاه کنند  
 و در نه قطران را که خسته و جوشیده در غده ایا  
 در آن

علاج هر یک و روزی چندند که خوشتر ایا در هر سه هفته  
 بکفتس بزنند و چه شروع در جودادن کنند مقداری  
 از عات که کنند عرض آن کشتی زخم را خند کنند  
 در که پس چسب بر ساق بزنند که از آن فطره سم  
 و صلب کننده رواج است که در مغز لاس را صلابه سم  
 بار و سه هفته بیکرم بر سم و بویون پس در هر یک هفته  
 کله تر نافع است و اگر از بی فنی سم کوفته به قطران با  
 جوشیده بر میان سم بزنند و اگر کندی ایا به کوفته در آن  
 خمیر کعبه روزی چندند و در پاریس که کن خست بزنند  
**صد در جوش خسته** که در شده که بعضی از معالجات  
 آن باقی مانده اما خن زبرد است بعد از آن مایه که در آن

Handwritten marginal note on the left side of the page.

Handwritten note at the bottom of the page.



پدید آید و اگر بزود علاج نگشاید تمام بدن را در برگیرد با ۴  
 آب میزد و اکثر از خوردن سوسا کوچک میزد که در میان  
 بوده باشد علاج همه آن موضع را بجا نماند اندر هر مصلحه  
 و جابجا با برکن گویند که گزینند اگر در زرد چمن بر مصلحه  
 اکثر در آب سفید پیستد علاج همه بجا نماند اندر هر مصلحه  
 آب میزد و نمک کمر بر اندام ریخته که تمام بدن را بجا  
 علاج کبریا میزد و در آن مصلحه با علی خطی است تمام بدن  
 و اگر جو الی تمام چو شستن زرد با مکرر اما در مصلحه  
 و اگر چو شستن ده با آب تعفن از او در مصلحه  
 صلایه کعبه پیستد و صبر در زنج و کله از آب  
 شفت با آرد جو آینه بخورد و در مصلحه علاج کمر در آب میزدند  
 و اکثر

و کما است از آرد آب کعبه بخورد و در مصلحه و صبر در مصلحه  
 با چمدن نمک ریکر طرد و مصلحه کرده بر بدن آب میزند  
 و آب صابون را در مصلحه میزنند و اگر چو شستن زردی بر مصلحه  
 آب با صابون میزدند آن نیز قسم است از شقاق علاج اول  
 قدر که استر آب کرم ریکه ساق در دست بجا میزنند  
 و هر روز در مصلحه میزنند و در مصلحه موم بر اندام کعبه  
 میزنند و نمک از دست بجا آب کله کله در مصلحه میزنند  
 در مصلحه مصلحه کعبه پیستد و در مصلحه علاج کمر در مصلحه  
 و در مصلحه را مصلحه کعبه با مصلحه میزنند اگر در مصلحه  
 میزنند مصلحه کعبه را مصلحه میزنند آب میزنند ده روز بجا  
 آن کما از مصلحه و جو زنجیر مصلحه در مصلحه شقاق



قبم دارد پسند که در گوشه نشسته که در سینه فرو نشاند  
 و اگر در سینه بر ببرد آن نیز از آفت شقاق بعد از آنکه  
 مکررات صابون شده سفوف کادور در هر کوه نشسته  
 و پیه خوک را پخته کرده و خنوده نیم گرم چند روز پسند اگر  
 در امانت نشود و غشیه بر نماند است و اگر در خونی است  
 خشک هم رسیده آدم که پودر نیز از آفت شقاق اول است  
 که خوب بشوند بکدی که آنچه خشک دارد بریزد بعد وقت سیاه  
 و بعد آدم را محفوظ نموده بماند در سه روز انجمنه را نموده  
 و جوهر کمتر از عاقل است و نه بد آنکه اکثر شقاق از در کسری کلید  
 و شوره زاحا است میشود و اگر زخم شد زخم او زبانه باشد  
 اگر لایه پیت رسد فزنی چند روز است بپزند و جوهر کمتر

از عاقل در نه مکررات که آدم را بشویند و بعد از آن آب  
 ترش بکشد و داخل نموده بماند علاج آفت شقاق است  
 و لغت سیاه و بعد آدم را مخرج نموده باید زیر پان  
 که با پیت کشند و اگر لایه بپسند فزنی که این عمل را  
 نموده که به شمع نموده بر بچوقی بسته که زخم شقاق زبانه  
 و کله در و حال محفوظ ماند و منبرل که برسد با بطن  
 عهد نموده که صمغ کبیر بد آنکه از با شقاق که هر چه شده است  
 اگر چه زبانه باشد شستن با صمغ کبیر از مالیدن با دست  
 و لغت سیاه و بعد آدم تا شریک دارد **فصلنامه در شقاق**  
 اما کشیدن دست اگر سببش است که از جانی باشد  
 یا در شرا راه روشن دست با سوراخ زنده در هر چه که از

در شقاق  
 فصلنامه در شقاق



از جاش که بر پایه زانق همش کف دست با دست بسته  
نا معلوم شود که چه درد سینه بر آن موضع بر رخسار کم  
بخت نماند و سر کین کو سفند که سیر در آن جوشانیده باشد  
چرا کنند و اگر باین زاید شد زرق و کوم که آینه بر روی  
که بر کمر کرده بر آن موضع بنهند و چند روز که زانق را ز  
زاید شد شکست داغ کنند اما در او را هم در جوشانیده  
می شود یا از ضربت با حصد که جهت قناریت علاج نکند  
حد که چند روز پیای بلالند که از آن ترشه هم را  
سریس خیم کرده یک روز به بنزند و بعد از آن با یک  
نم که بر در آنه اگر نوزوم باقی باشد آنچه خنجر را در هر که  
جوشانیده یا ضربنده چند روز بر کمر بنهند اگر باین پیوسته شود

را که بطرف جنوب است هیچ بود عصبی آن را که  
در کمر نه چنانکه بنشیند به پهلوی عصب نخورد پس از آنکه  
تا آنچه ماله آنجا جمع است آنرا رفع شود بعد از آنکه در کمر  
در قطران در عصب بنشیند و بر کمر به کمر زوده بدان موضع  
بنهند و هر روز با آب سران بنشیند تا ماله بنشیند  
آنها را که کعبه اند در زخم بنده که سبب حرارت ضرب  
و رطوبت کند دوران کمال کند از نه در دست که با بنده کعبه را در  
ماله در باعث زبالتی حرمت میشود علاج آن موضع را علاج  
چنانچه عصب زنده رطوبت داغ کردن است که اندر نظر آن  
با اندوالت داغ را که کرده بر با قطران که زنده اند  
در قطران در جوشانیده با طریقی داغ کنند بعد از آن



با چوب کش آهسته چند روز بر دماغ بنهند و هر روز با  
بشوند و اگر این مرض را علاج نهند آن روز سخت شود و این  
در جفا کند و اگر دست با آب سرد بشوید که هم باشد  
از پاره خورک که به سوسو کند و چوب کبیر خوب بنده بر آن  
مرضع بنهند و اگر باعث کشیدن آب عروق است  
رگیت مخفی در اندام در آن که در اسباب لا غرض شود  
است که از درد پا زمین نیست و از کمر درد جداست  
رگ کمر از نه آب در تاب شود و در آن راه محاربت  
لهل با پین کمر و سگمنت دافع کنند و این جان بر وضع  
یک طرفه که نه نگاه محکم بنهند تا خوب شود و اگر سست  
آب آهسته به عکس است که از درد پا زمین نیفتد

در چوب کش بر آنجا که زخم محسوس شود علاج آنکه نقد را که زخم کرده  
شد بریزند و بر شسته تا چرک آن بیاید پس سر آلوده  
با سوسو آرد چوب در غرض کج رفتند با کبریا که در غرض  
بر همدست به بنند و نفت بنیدر کوفته کل نفع دارد  
و این نافع است اکثر از سر ما و سدره جالت میوه عکاس  
که درم کنند آن روز شدت ضعف دارد اگر میان درم  
و کفایت بکوبد علاج آنکه آدم صدف خوار کرده  
و از چوب باز دارد اطراف آن بسوزند و آب خرب که همان  
در سر که کل از سر بلانده ما بر غرض کسبند تا ناله بر طرف نهاد  
سنگ می شود و اگر زیر شکم یا درت با پا کردن بنزند که درم کنند  
علاج آنکه درم باید بلانده با قیسم سر میان که سر درم

صدور میان



در هر جا که باشد شکر است اگر کن سکنه از زیر است آدم در هر  
 باید انقدر اند که سرد آرم شکر کشته شود انوقت با برنج خوب  
 باشد و مندی و عیب اگر نگاه از نه آنورم طرف میشود  
 آب بار غنچه کلان است که خطی کشند که در هر جا که  
 در آب را خفه نیاید چه چنین خصیصه با این تری جرب  
 که خصیصه زنده این درجا مملکت و اگر درم با ما این در  
 کردند مکه میشود باید خجسته و عربت تا مکه سفر شود انوقت اگر خوار  
 فیهاد که شتر بزنند تا جرح شکر شود در هر کجا که از نه شود  
**فصد در کس و در کس** اگر بدن آب در کس در دست در دست  
 و سکنه است در بر دست خون و خش که آنکه شکر است  
 و کوه است آنچه از دست ندارد علاج باید ابر شکر مملکت

در هر جا که باشد شکر است

بر بند تا آنکه شکر شکر شود هر کجا که بزرگتر است که اندر زده  
 بعد با هر کجی که در شکر زخم را چاق کعبه علاج  
 سم الفار بگویند بر آن پاشند تا در آنجور در لب  
 در هر جا که بوق کنند **فصد در خون سم**  
 اگر سم آب اروقت نموند برین خورد اگر همان سم  
 روغن و این کنند بریند جا آن بخوراک کشند با کس  
 و اگر خبثت کشند که آب نیم خورده بعد از چند روز در آب  
 معلوم منجی علاج باید لغز را از دست با پا او کشند  
 جا آن بخوراک استخوانند که یک از جا بخت است  
 با کاه و کوه کنند که بجز حجت برسد آب و جرح است  
 کهنه لب سه چهار مرتبه باروت بزنند و آنرا تا خون خورد

در هر جا که باشد شکر است



که در اثر سرازاب یا جرح فمیرد قهر عارضه که از این  
 آنگونه در اثر سرازاب آن که از این تا آنکه عارضه که از این  
 پشت این که برک و فاجعه میگویند که از این  
 اگر سوزت با که میث براد و کله چسبند و از این که از این  
 ناخوب شود **در طبقه سسم** اگر سسم طبقه که باید  
 تر باشد که جرحت نیان شود جرحت را خوب کنیز  
 و عارضه بطریق مکرر که از این و قدر آرد جور با قدر که از این  
 بسم بنند و قدر رفت سفید بریزند و بر کسین  
 سسم بریزند چند روز که نفعه سبطین معالج را اگر کنند  
 درین مدت سسم را سبطین نفعه کنند در بر سسم  
 و این که نماند چاق شود **فصد در سینه که در سب**

لکه کتبت

لکه کتبت اب گرفته شود لکه کتبت عفت این بر من  
 که ب عرق دارد از سمر بر این که می آوردند عرق در می بندند  
 عرق خشک میشود سینه او گرفته میشود علاج آنکه اگر لکه کتبت  
 سینه او را سپار که لکه کتبت از این در عارضه که از این  
 هر که در این دست است کتبت بند چهار طلع که از این  
 دولت است از دولت که کتبت چند روز جویند اگر  
 آفتاب که از این نفعه که در این دست است  
 در این که از این عرق کند در عرق که از این  
 سینه دولت در ک کردن اب رفع میشود اگر سینه  
 بعد از آنکه در عارضه که از این که از این  
 و نفعه که از این عرق کند اگر کتبت از این



این نه درجا سردی از حلام در عروق کمال خنجر کم کم حرکت شود  
 انوقت بعد که از حلام مایه در نه هر دو سر شوند و قدری بر راه برند  
 و جا سپار که لغت بر از نه اگر سینه که بر کشته باشد علاج آن  
 از که سینه که پینه که بر کشته باشد علاج آن با سر چرخ زدن سینه  
 را و در عروق قدری بر یک اصله سوسن و کنگر باشد و در کوه  
 اصله سوسن و سیریس و سبزه که در کوه گردن سینه که  
 در جگر سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که  
 در کوه سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که  
**فصل در کوه سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که**  
 شانه آب سرد می شود بر در کوه و دیگر عیب که سیدان است  
 علاج آنست که آب را در جگه پهنند و در کوه سینه که در کوه سینه که

فصل در کوه سینه که در کوه سینه که

چه کنند تا چششش روزی که علاج شده فجا و الا اگر  
 لغات شود علاج کوه سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که  
 اورا در کوه سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که  
 با کنند و با در کوه سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که  
 میان سوراخ آب بریزند هر علت دارد رفع می شود  
 باید آب بسته باشد تا چاق شود و در حرکت کنند  
**فصل در کوه سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که**  
 و این علت را اگر دارد معلوم می شود که موربانه دارد  
 و آن نسبت که بود بروی دماغ آب شسته است اما از زیر  
 بسته این شخارک عیب شش چشم می شود  
 بسته در کوه سینه که در کوه سینه که در کوه سینه که

فصل در کوه سینه که در کوه سینه که



کفها فذناک طایفه شو شریک کعبه بشند قهر بر  
 کشیده باشند از طرف قطع کنند و جوارها بکنند  
 با چاق شو دفع کنند خوردن آب میوه اگر سکنجی  
 خوردن آب سسته و شستن مو با نیل کاسی کشند  
 بخورد و کاه بخورد و او را بنهند در آن سکنجی خوردن او را  
 مانع شو **صدور ترک شدن آب** در آن چنان است  
 سرش نه از جانب چپ و سرش نه از جانب راست  
 دست دیگر نشو و هر دو دست راه رفتن دست راست  
 و آب سم بر زمین کشیده میشود علاج باید آدم صاحب  
 ترک او را به بندد بر قسم بنده قسم اول آنکه ز بر سر  
 در با بقدر چهار انگشت و صومعه و او را چوب باین کسب

۱۸۰۱

زیر پت سیدوند سه حوب باید فاصله است بر پت  
 بعد با فاقه چوب نفیک هم یک سیکشند فاقه را  
 بر در نهامی بنده است و چای بسته ریسان بکرب  
 می بندند بسقف طویله می بندند که آب جوار  
 مثلونه خولبه تا آنکه محکم شو علاج کعبه است با  
 که بنا کنند است از این بندد بر طویله  
 پنج کعبه است بر او راخ بکنند و چوب باین کسب  
 بدوند با فاقه تا بر خوردن بر چوب محکم بنده باید  
 بهر چوب کعبه است که از نه اگر آدم صاحب و قوف باشد  
 باین قسم ترک بستن بهتر است **در زوال گرفتار**  
 اسپر که زوال گرفته باشد از دست خود بر کسب بند

۱۸۰۱



زالوراچه ساج و زنبق و اکروت بریند با سفید  
 و اگر نفعش نرسد مکرر سه که شد بریند تا زالورا  
**فصد در جگر** **کشد** با از آب کراویا از  
 با از آب میوود علاج اندک سفید جگر کوسه  
 برودش کبک از نه باقی بریند و از نه مکرر برود  
 کبک از نه علاج کفر قرقر برود و قرقر است صد کرده  
 برودش کبک از نه کسی همیشه بریند بر قرقر آرد  
 کنند قرقر سرد شو برود زخم کبک از نه میوود  
 روز زخم پشه فو آب حلیم بنویسد و مکرر برود  
 بزغاله بریند بر سه کبک کبک از نه علاج  
 اگر زخم است با با حق شود بریند با ماند قرقر  
 کبک کبک

کبک کبک  
 کبک کبک

بچون تنه سه سه سه به بنده رفع درم میوود **فصد در کبک**  
**شدن در کبک** **کشد** کبک کبک کبک کبک  
 بکنه ارد و راه بره بر عت و سه هم حالت میوود  
 علاج قباک در میان خجوق آب کبک از نه  
 میوود کبک کبک کبک کبک کبک کبک  
 خجوق قباک آب کبک کبک کبک کبک کبک  
 میان آب کبک کبک کبک کبک کبک کبک  
 آب ناسج شش روز نفاه با کبک کبک **فصد در**  
**خام قباک** **کشد** کبک کبک کبک کبک  
 کبک کبک کبک کبک کبک کبک کبک  
 کبک کبک کبک کبک کبک کبک کبک

کبک کبک  
 کبک کبک

کبک کبک  
 کبک کبک



بمنزل که میرسد بسیار در اگر شود دهند و  
 آب جو نه نه طلوع صبح که آب نه فایده  
 تر قه زین که از نه سوار شوند میان منزل آب دهند  
 تا به منزل این قسم هر را کنند بد آنه  
 عکاشش در از دست پادشاه راه نبرد  
 پیش عرق علاج است که بعد از کما  
 با شقیقه در کما در چشمی بقدر در چشم  
 تا ماضی است را چوب کینند پیش دهند خوجه  
 میان سینه درون دست آرد چوب کینند  
 گرمی به بندند جو نه نه آب نیم گرم به نه ماسح  
 کر با چوب کینند در دست نه تا حاجت شود

نصیر در الهم

**نصیر در الهم** عکاشش در خفاهای سفید  
 زیر چشم هم در بر خضیه این شلوار در زیر آب  
 میریزد و اکثر این ناخوش باب و لکان سفید  
 کردند بنزد علاج کما چه کسر آکبند باللات  
 در کوزه قهه سر کوزه را بعد کینه نو کوزه  
 مایه بود بفا که ستر از ما غنچه از بریان کباب  
 چکیده شد مروج کنند و مکر به رسیده  
 کوبیده با چوب کینند نیز نفع دارد علاج کوز کز  
 آب هر دو سار نه کله در طوطی دارد کبود است  
 باید درش زیر آن کنند و کمر در کمر اتصاف کنند  
 در زیر بالاس از طرف میان کما کبود است



آنچه درشت و کبود است با شیره که آنها را قطع سازند  
 رفع آن لکهها میشود و اگر لکهها کین باشد میان  
 بقدر خفگی سفیدت باید با بون رشته در آن  
 در آنها کنند و بقیه را قطع سازند **فصل در علاج**  
 که از شدت خارش سومی دم میرد علاج آنکه در  
 به موی خیم است از طرف آدم صاف و قوی باید  
 رگها را قطع سازد و تمام کسیند و صاف  
 با نمک پر سازد **فصل در جو که در آن کرب جو که**  
 در بیان سینه که علاج آنکه اگر آنست از چهار  
 خرد که نه هورک زیر رسم است از آن که  
 خرد که نه در چند روز جو نه نه رفع میشود **فصل**

در علاج کرب جو که در آن کرب جو که

در علاج

**در ناخوب آیدمان** که زیر تیره و نامحسوس سفید  
 بزرگ است ناخوب از طرف با بر لبت را سفید  
 آنها را قطع سازند و با نمک پر سازند **فصل**  
**در درمیت** در غرض شوار و کرب جو که  
 درم سکنید اکثر این ناخوب از خفگی نور  
 علف با کاه پسته صاف علاج باید  
 با چرب سبب و پسته در نه و او را کرم  
 و کرب جو آب نه نه و کرب آب شیر در نه  
 رو عس در درم مسند از نه هورک که  
 فایده بخشید نهها و لا نه نه را بر درم کسیند  
 کرب جو از نه بر تمام بن بیاند و لبر رو سفید

در علاج کرب جو که در آن کرب جو که







خطه نماید اگر گشت پاره بر طرف راست و چپ  
بهم باشد یا بر این نفع است چرب بکم نماید چوب  
چنانچه بر بچه در سید هر که فتره در آنجا بجهت با بر  
و آب کمر بر آن موضع نهد و از در و چوب در آنجا خوب نهد  
و شکر هم که فنی نماند بکس که کجا در آن شسته  
در از شکر بر زرد کشند که بر لوز بر کردن آن  
لوز بر لوز بر زرد کشند آنجا که میوه است و چوب کافور  
و یکدست عفران بره و آنه نفع صلا به هم با  
عند وقت کلاب حمزوح نموده که در آن شکر  
بر کوبند و در هم بکشد به جذب نماید  
بچه دان که از در و سرشته را در بر و بر آن

که با در و فرج کشند شکر و صندل و صندل را  
حضرت زنده نگاه سرشته را گوشه کشند که  
بر در آنجا آب بپزند و نطفه است **فصل**  
**شکوت پست** اگر زخم باشد بر سبب آزار  
علاج نهد عسل و سداب سبز را خوب نهد صاف نموده  
و چوب کافور را صاف نموده و تقویم سازد بر چوب کافور  
بجفتش بر زنده از حبه قطع شکوت را  
شاه دانند و کشند و بر کمانه سر که در آن شکر  
در زرد و شکر و زعفران هر سه بطریق مناسب  
بدین که اگر علاج باید از اجنه نمود صاف  
در فصل آنجا نماید **فصل در بر نفع کردن آن**

۵۴۰

۵۴۰



افندید نفر طرف را بکمر بر یا چوب و نعل مشغول شود  
در نعل که ناله آب بنا بدین را که آن وقت در طرف  
کف زنند تا بگوید که پسته نماند کند هر وقت باز بخواهد  
برین کند بچوب باز زنند چون را می باشد و این  
ترک بدین را خواهد کرد **فصد در کند بودن آب است**  
اسه در راه فتن و حرکت بسیار سبکین اما زیاده  
بند علاج هر طرف را که بخواهد خوب است و نه فادت بیاید  
**فصد در کت نمونه** اسه که هر کت بدین است از  
سوار بگرد این ناخوش ضعف شدت دارد اگر خنجر در  
سخت بر بالا از این ناله دارد و کند بعد در دست کعبه است  
که در بناله هر سنگ است به چاره میشود و اگر در دست بکند که

صلف در آن

Handwritten marginal note on the right side of the page.

صلف در دست کعبه از آن که از آن سه سکویند بر آب نهد  
علاج میشود و اگر سر را بیزیر می نهد از دست جدا  
نذلفه که آنکه فائمه بخصیه او بندند بر کاب است  
وقتی که بدن جو کاب بطرف کله آب کشند  
که از دور و خصیه بندد و لا این قسم کت جدا نهد  
**فصد در کت کبر نمونه** اسه که هر کت بدین است  
بنا بدین و چاره ندارد که فائمه به بندند خصیه  
و بر کاب به بندند و در وقت حرکت اگر بایستد و یا  
در پات شو کاب را بکشند از دور خصیه حرکت  
**فصد در فایه آب** باید در سه ماه آب به بندند  
دست کاب را نماند کنند این نین سنگها علاج

Handwritten marginal note on the left side of the page.

Handwritten marginal note on the left side of the page.



صورتی که در کتاب

بگردانند تا خوب نمیشود که نزنند تا خوب آفتن را  
علاج کنند و اگر خوبند فال چای نکتند اورا اورا نزنند  
رفع میشود **فصد در چاق نمکین** در میان چاق نمودن آن  
که بخورند به مدت یکماه خوب فریفتند باید چهار  
بخ آغزه اطراف دست کنند و آب نمک میخ بزنند  
که شریجه آغزه برسد و گاه را خوب پاک کنند خاک نزنند  
و بزنند در یک آغزه و انور هم با گاه در غصه در آغزه بزنند  
و ظرف آب هم در ایام باشد و آرد جو را با آب اخذ نموده  
بموت آب بدنه و یک آغزه هم خوب زود خورد کرده بزنند  
و جو هم شام از بر آب نکتند و در وقت معین بزنند  
فهم آب رس بزنند باید که کرده کنند و در وقت معین بزنند

جود زود

چاق فریه شغ بد آنکه اگر که بخورند و ایام پیش فریه باشد  
و ناخوش از زود رفع شود و طریقی کند و انور سلسله  
شود باید در فصد بسیار اندک بشود بدیهه بجز زار معین  
انور خوب زود چند روز بدیهه بجا که بر تیب و چوب نکتند  
بهر هر که ناخوش عرض او خوله انور و خوب زود با  
باید سکتند شد آنکه آدم در فصد بسیار فلو س خورد  
بد آنکه لگو اسپر بد غر باشد یک ایام معین آغزه او را  
سازند و زرد تهای او خسته همین معین از نه سخته باشد  
سافر را میزد در سچین اگر کردن آب بزنند  
کردن کوه باشد یک ایام معین بر زمین گاه علف خورد  
کردن را میزد بد آنکه اگر دست آب بزنند باید همیشه



در وقت بعد کردن طرف هر سه سیم از نیمه تراز طرفین  
 بپوشند مانند آنکه در اصل سیم را یکدیگر است میزد  
**نصب در کعبه** در باره **شبهه** از حسن جهت یا نین خوردن  
 یا چیزی که در حالت شو باید بعد از دایره واقع کنند  
 میزد از خواص سیم آنکه اگر شبیه شد اگر آب  
 میزد آب گل آلوده را بخورد و اگر گرسنه باشد گاه علف آلوده  
 ببول آلوده است یا بوزده سیم که در دست می خورد و در صورت کج  
 بصبر باشد اگر شتر قدم سبزه را بنده بر سینه بر آید  
 برسد و قدرت پیش رفتن را ندارد بدنه آنکه این از آب  
 جوش شیرین برسد و در جوش کاز و کرسج طمش  
 و بد نیمه خوب در وقت جهت بر آن کج بشتر سوار میزد

انچه

در وقت بعد کردن طرف هر سه سیم از نیمه تراز طرفین

از حبه خواص سیم آنکه دندان آب بر کردن کودکان  
 پمخت دندان بر موی اگر دندان سیم را بر سینه در خواب  
 خیز کند که از زهر ترک کند خوردن گشت سیم با آب را  
 از بدن و اگر عرق او را نیز با طغیانند مو بر نیاید  
 و همچنین بر زهر بخورد سیم بر نیاید و عرق او قاسم سیم  
 در زنده است و اگر تار یا نه بر عرق سیم آلوده با بر آید  
 ماری برید و اگر سوره سیم میان او طاق کشند  
 در زنده است و خد شو با آن که آن سوره کشیده شد اگر  
 زن غم سیم را بنامه بر کز استن شو و اگر کاسه  
 سیم آب را بر زیت مخلوط حبه بر جویگ مانند  
 شفا یابد و اگر زله کشیده سیم آب بخورد نفع صدها بر آید



داگر شیر باکان را با عدس زنجبیل از جلاغ لذت <sup>عظیم</sup> آید  
هرگاه پاره عنق را سبزه در آب پخته کاه که کشود  
ختم شود خلق کوه بر کین حشمت غمخیز بر جرات  
پسند زخم را خوب یزد

داگر سر کین اورا ز بر زین صدمه هر چه کشند بکند  
**چند** از دفایده در تغیر دادن موی دم آب هرگاه آب  
گرم بر آب ریزند که موی اورا بر داند موی که در لاله بر جلد  
ریش مو اول است مو کشند نوره و ما زود زاج او  
مکونند بایک گرم خمیر غمخیز بر آب کشند

بکشبانه روزی که بشویند بر او سیاه شود  
داگر بر بعضی بدن لیسند ابلق شود و اگر خواهند سیاه را  
از کین

اگر کشند جوفان اشپان را با یک ذره بجزینند و غرغره  
بافیه و سحر کره بچینند که از آب سبزه پخته بشویند  
مانند یک شبانه روز بگذرانند سیاه اشپان شود و اگر خواهند  
اشپان سیاه کشند یعنی سفید سیاه کشند که تازه  
بمسرد بر آب بچینند که از آب سبزه پخته بشویند و با اشپان

روز بگذرانند سیاه میشود همیشه در آب باقی ماند **فصل**  
اگر خواهند جانی از آب سوراخ در خمشند قباغچه را بچینند  
شکم پاره کشند که شبانه روز زبان موضع بند زخم  
می زد **فصل** اگر جانی از آب حوکک داشته باشد اگر در  
موضع در کین است او دیت و هر زاب غیرتند لازم  
علاج کین است و اگر بماند چه در دست و چه در پا و اگر با بر کین

۱۲۰

۱۲۱



چاق شده و اگر آب بر علت آنچه بخورد چاق نشود  
پیشتر در بن خمیر جو کعبه بر همه بخورد فریبه و اگر آب کمر  
باشد و غیره در ترسناک باشد در آب ارشوند کرده اند خوش را بود  
رفع خیره در ترس او شود اگر در راه پیش پانته تا زده را  
ترک در این بند یعنی بعد از آنکه از دم او قطع سازند  
پس بر عینت مکه که فرمایند اما اسپکه و خرد را در کار  
سید زده از روغن میشود یک نیمه در کره که قشقان بزرگ  
از چشمه لند تا زبانه زده لند و هم او در سینه است وقت راه رفتن  
یا در مین دم این با سیکه علاج باید در وقت بوی  
سورتر یا نه که بعد از آنکه بد در دست لایم این علت را از  
اسب و در وقت از لایم یا رس بلانده میقتضی همین

**فصل در کوبیدن سنگ**

پند از نه و سه فرسخ علی گنده  
اند از سمت غرب است که با صبح و غروب در سمت  
کریشا مان و اینها طرف انجا از سمت کوه است و در جود  
ایات طرف انجا بر سمت شرق است و در نزول حوض  
خالص عجب باشد از سمت ایات کهنه که سمت سنگ  
و جدا کنند بنه پس در خاک اصفهان می آیند بر سمت  
اگر خنجر کوب عجب خوب است باید نتایج از اینها  
کهنه و از بر این سنگان بهتر است اینها سنگ کوبه که گفته  
شایع سید هر دو که را در این شیر کاودون بهتر است  
شیر کاویش شیر کاو سفید و بر یک له الهی است  
له از انکو در نوزده بنه مکه سه شیر بنه در این ظاهر



بهند یک بعین که از خوردن انکو فرغ شد یک بعین  
خوب بوزه بدند که چنان فریب استوار او همگام و خوشه  
کاو می در کوبید و کوس سنان علف بجزد بهتر از آب  
و یکاینها عسل مختار درین عهد جاویدت در او اندک  
طه از همه لایب مشتهر باشد و بعضی در وقت آدمی  
ناتش با سلیمه می افتد پس فریادها را می شنید اگر چه  
آدم حسب و توف بشود در او اندک طه لایب با لکان  
تخصیص کنند که در عواست با لکان مؤلفه که در چند  
اب و طه از ضایع میشود که آنها را اب و ات و فرایند  
و بعضی بر که به خرجی میشود عجاجی نازند کرب خوب  
بفرستند صرف میکنند به این همه که از ضایع خوش  
علا

عند شش که در این سینه همیشه کات جاق در سینه  
سفرها از نزل اعلا ت بسند اگر سلیط یا بکشد  
ناشیرت اگر بخوانند در سینه کاپر بر بند اب به اب بکند  
با خام می افتد یا بکشد در سینه کات ناخوش از در عرض  
یا صابون از این در صرف سکنه باب و ات و فرایند  
و بعضی از آنها که ادوی می رسد سینه از ناخوش  
بین روز بر خورد و در آب کمال یا در سفر سکنه  
در سینه بر روی سفر بر روی سینه نشانی شود آنها که  
ناخوش را در این سینه نموده با همه اب ضایع می شود  
چرا که عسل و نشانی است این همه توف سوار شده  
انها از عالت فرسخو برادر کات در عالت سینه



دلالت است بر آنکه در آنجا که در آنجا  
 که از آنجا که در آنجا که در آنجا  
 حالت او را بر روی آن یکشنبه خواب میورد  
 در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 اینگونه بسیار در آنجا که در آنجا  
 علاج کند چونکه اینگونه بسیار در آنجا  
 خوب مغوی باشد در آنجا که در آنجا  
 که بر سر آنجا که در آنجا که در آنجا  
 در در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 چنانچه پس از آن صاحب دوقف است  
 بیست و نه فصلی در آنجا که در آنجا

فصل  
 در آنجا

**در رنگ آب** هر سه که یک رنگ در آنجا  
 اینهم گویند و صحت نیز گویند سفید که در آنجا  
 غالب باشد او را دوشمه است او هم گویند سفید  
 بر شانه بقدر در هم با کوچک تر باشد از آنجا  
 در آب و افرح گویند اگر زردتر باشد غریب است  
 سفید که بر وجه است یا با یا یک رنگ است  
 از آنجا که در آنجا که در آنجا  
 در احادیث وارد شده است چنانچه در آنجا  
 شعبه لبر از آن اقوال علماء است هر کوه در آنجا  
 ملاحظه از سید کانیات منقول است  
 که الحید معقود بنوا حنیها الخیر الی یوم القیمه



والمفحة عليها في سبيل الكلب بالصدقة لا يقضى  
فاذا اعدت شيئا منها فاعده افرح او تم محمد  
الثقة سطلق العيين كبت انك لم تعلم لغني  
درگاهان سببان سببه لانه تا روز قیامت هر  
نقعه در راه خدا اسبازاد اند که در تصدق  
داون کش که آمد هرگز دست از آن نه بندم  
بهر گاه خواهم از بر او خوی که لاله سازد آنچه  
افرح او تم محمد شسته سطلق العيين که کتب باشد  
بعین سب که منی در هر روز با در دست چپ آن  
سعی با قوت دستش هرگز اصدمش نشد  
در یک اصدمش کتب با یعنی سب که منی در

سوره

نه در صدق است بکتاب سوره سوره شریف کبریا  
بهمه کسیده بر در قوتش نیند مکر آب که در او کشته  
ز هو آب کینه در باب طواف پیشم که به زخم  
سکینه بار خستن چو کسند و کس بر آب کسند  
تا در کینه اوزن نمک در باب چراغ سبب  
اسکبه چلغ سبب است خوب سبب چراغ سبب  
که سبب با پای کس که باشد سبب سبب  
خاصه در سفلان ز نور زمین بخورد و صرف ندارد  
دسم که سبب سبب کلاویه انهم بدت سبب  
بخونق لبه از بر آب و اکان سبب سبب در  
حلق موی بد کس سبب سبب سبب سبب سبب



که یورغه شو از بر سوار اگر آب یورغه بخورند <sup>قسم</sup>  
 بهم میرسد که چهار پنج کوبند بسیار کویک کلفت <sup>ست</sup>  
 این دو پیشه در اسبها یورغه پیاوشته و بسیار <sup>محل</sup>  
 اتفاق می افتد آب غریب اگر خوش یورغه شده <sup>پیدا</sup>  
 اگر بخورند دست از یورغه بند ضایع میشود <sup>دست</sup>  
 اگر یک جان غلغله بسته شود دیگر <sup>نیز</sup>  
 بلکه ضایع می شود اما کمال در کمال <sup>در مرتبه</sup>  
 چون غلغله شود از سر خود می افتد اگر آب <sup>در کویک</sup>  
 داشته باشد باید بستیکه سقط شود <sup>در کویک</sup>  
 چنانچه خوب گوید خواهی که شست <sup>در کویک</sup>  
 بخورد و کله او را در سکنه <sup>در کویک</sup>

در بیان **ساکب** از جمله مرکب <sup>سخت</sup>  
 باعث رونق این است باید جمیع <sup>سخت</sup>  
 بکشد اگر چه بدلت <sup>سخت</sup>  
 و احدی <sup>سخت</sup>  
 چنانکه حضرت <sup>سخت</sup>  
 او را <sup>سخت</sup>  
 منقول <sup>سخت</sup>  
 عفر نام <sup>سخت</sup>  
 که با نوح <sup>سخت</sup>  
 نفعه <sup>سخت</sup>  
 خدا <sup>سخت</sup>



سنقول آن روز حضرت رسالت پیام از نیار  
 نصح عقیق خود را چینه بر چاه آبر خود او را  
 افکند و ز لایم خون طاق حضرت امام جعفر صادق علیه  
 ترغیب در نهادن لایم نفعه بهترین ام<sup>لایم</sup> لایم  
 مصلحت و بدترین لایم نفع و دیرت و از حلیه  
 خوش لایم از چوک چکوش او در شرب و خور کنند  
 به کس نوشند بخواب ره که پیشتر شود عقده او را  
 و اگر نرسد بیا که از دم بر کشیده بر دران خود بندند<sup>قوه</sup>  
 با دراز بیا که کند شهنوت را بجزکت<sup>کین</sup> او را  
 بر سر که باشند هر زنی بر زیند ر عاف را با زوار  
 اگر عقیق کزیده را او را کزونه بر لایم سوا کنند<sup>صحت</sup>

داکتر

و اگر عقیق کزیده در گشت لایم بگوید که در فلانجا عقیق  
 فلانجا از زودت در دراز او برود بر لایم تا نیکند و اگر  
 مغزب ق او را با روغن زیت مخلوط نموده بر سر بوی  
 کنند مورد آورد و اگر شیره از ابر قشپ مالند لغو<sup>نوع</sup>  
 اگر صبر او را بر بیان کرده بخورد در سر که صبر او<sup>نوع</sup>  
 اگر پوست پیشانی او را بر کردن او بزند از فرغ و جوف  
 ای که در او اگر مقعد نماند بار و جوف کسند فریاد<sup>نوع</sup>  
 اگر گشت او را بطبوح نموده کسند که مرض که از دارد  
 در آب او نشیند مرض را بد کرد و مرض که از ارشد  
 بر صحت و سرا بهم رسد انمشته از نسیم زنده<sup>کسک</sup>

صرع دارد در گشت کند شفا یابد و از جمله<sup>کسک</sup> است

در عینه است  
 در عینه است



لنداد  
 که پیش لاف و آرزوهای بیهوده نطق  
 در وقتیکه نه خود و نه حکم خود که این جمع کنند  
 الرحمن را بشناسند است برکت و جاگزاران  
 نغزین کرد قطع لنداد باید در پیش بماند خورد  
 که ظاهر خوب شود و آن چنانست که گویا شکر عادت  
 که شکر بماند را بخورد شکر او بسیار خوب میشود بدینکه  
 لاف پیش برسد بهتر میشود و اگر آب مالک لاف  
 بکشند ظاهر عذر آنست که عوض یک چیز چه دارد  
 محکم میشود و ظاهر بیکه در سینه بگشاید  
 بهتر میشود و ظاهر آنست که در ظاهر زبانت و آنکه  
 گوشت زبانت در رسم بزرگ باشد بهتر از حقیقت

المر

اگر کل او را خست غم نماند زنی بخورد هرگز با چهره  
 و چهره گشت او نیز همین نصبت دارد که آن خورد  
 یا بر دارد یا چهره کند اگر چهره گشت او را در صحت  
 با خود نگاه دارد یا بگریزد که رسم او را صلاح  
 با بر خست که غم بر سر فرغ و چنانکه گوید آتش  
 صلاحیست بر هر چه در رسم او را با خود بر آید  
 در که از نه شود و اخذ آفانه نشود اگر رسم از را  
 در خانه بود و نه در شهر است بر هر ام از خانه فرزند  
 اگر رسم کنیز را در اصحاب زکام بکند زکام او را بد شود  
**در فوهر مشهور** گویند در نظر شتر است سحر است  
 در حال عبودیت موفقیست او را بوزن در چهره

در رسم



خراشید و در سینه پاشید و خون را باز دارد و اگر بشم او را  
 در آستین می کشند که از تر عشق از او بماند اگر  
 بدست تر بخورد در عالج است و از او یاد کرد و اگر کرد  
 با عراز با کند و نفوذ آید و قوت جماع دهد و هر چه از عالج  
 کعبه اگر بکند بعد از آن دفع حکمت مغز ق  
 شتر را کلان درین نهد و ششم سیم سوالی  
 از ظهر بردارد و شوره با او با شربت کهنه با کبریا اگر  
 زن زخمیه باشد **در زرد آتش دهن** اعلاش  
 آب روز بروز سه چهارم صغیر تر میشود چاق  
 و فرغی از زرد آب و عالج باید شکم را پورا  
 منصفی چیه آلت از زرد آب اضایع غنیه میکند  
 از

زرد آتش دهن

زیر ناف او را سوراخ کنند و فی را سوراخ کرده  
 و بخیه میکنند و آب می بندند و خوانند بخوابد تا آنکه  
 آنچه زرد آب در شکم است از سوراخ بیرون رود  
 بعد از آنکه زرد آب خارج شد فی را هر چه از زرد آب بخیه  
 وقت سیاه بگذرد زخم چاق شود **در ذکر بعضی**  
**صفا او ای** چوب سبب بود و ترشد بدانه که صفا  
 و نبات است و در است و بعد از خود صفت میکند  
 بلکه بگویند با خواهر هم بخورد که لیسک با مال نخورند  
 مال نخورند و دیگر نه در شب تا وقت او قوت ملقت  
 طرف خود است اگر چنانچه جانور از او ریبند ص  
 لغاه سکنه وقت بعد از زخم است شاید در آب

در ذکر بعضی



قرب هم فرسخ سبع را بپسند اگر شب تا شصت جا را  
که کند عنان آب بگردن بپسندارد جا را بپسند  
کرد و اگر بخواند آب عذرا به قسم زینت میکنند  
چنانچه بعضی سوران آب زینت میکنند در حرب نقله  
دکلاه و لشک را از زمین بریند بوار سید و دیگر  
چنان زینت میکنند که در وقت جنگ آب هم میکنند  
دو سوار را بنشیند یکدیگر از زمین و در وقت جنگ  
دشمنه ام که آب عذرا در میدان جنگ که صاحب میدانند  
چند قدم برود در جهت بکنند بالا سر صاحب خود را  
کردند بکنند اگر چه این قسم هم زینت میکنند در  
خوشتر است که آب عذرا بپسند میکنند در جنگ

برود به طرف نقش برود آب هم برود دیگر بعضی  
اجه و بپسندند که در تکیه سر آن بسته اند و از  
بنده در اینگونه ابهام گرفتار میشوند که بعضی را  
چنان زینت میکنند که بغیر از آنکه بکنند  
سکنند و آنکه سینه سوار را بپسندند که در وقت جنگ  
برود و این زینت بیشتر در آب رسم است  
یا در آب او را بپسندند و در وقت که از  
که چنان وقت سوار سینه آب که راه روز را  
بکنند لم از روزگار آب کشیده که آب سینه را بپسندند  
سینه در علف زینت جو سید در روزگار که علف بگرد  
که بکنند و این چهار رسم است که در آب بپسندند



مائیدار تمام که کثرت جویدم شب اول یک سیر به درخت  
 ز لایسینه تا یک سیر سه مکه آخر که را سیرت نام آید  
 جو خورد یک لید این این علالت هرگز نماند  
 نمیشود اگر با قسم عرب ترین کنند باید باب  
 بر این این که را زینت نموده با قسم لاماله  
 تمام شیر مار را بخورد درین بین باید درسته مار که  
 بشیر دستر علالت دهنه که در روز و شب  
 صبح شام خورد و در زمان غف خورد اگر در صبح  
 یا چسبند که که برده غف خورد بهتر است  
 در اگر درین قبیل که است پانصد خیر است که  
 دست پانصد اسم او است میشود لید از زنده که را

افزون

از عوق مایه شیر کهنه را باید جو علالت بر نه که جو خورد  
 نماند یک لاماله شیر بر نه و اگر مکه شیر در  
 مکه سه سال شیر بر نه بسیار مفید آید  
 که میشود نماند یک لید در هر که را بسیار که علالت  
 در سده هر مار که را که درین گوشت و زین  
 خورد بهتر است لید در سفام بوار که است تقسیم  
 در اعدت بنگور شاید بوار که دادم صاف  
 باید بوار کنند که سیکه که تعلیم به هر صاف و چوب  
 بسیار صاف و قوف و از آید بوار که است  
 بسیار جو صله با در عهد ترین که که سوم نموده  
 سنگین را با شکر است به در صلف تا در نفس خود



زین کند چهارم آنکه اندر سواران باشد در عهد سواران زین که  
قدش سه شیب آدم باشد که در سواران است و در جنگ  
فکاز و جمیع آداب سواران است یکی زین کردن  
که وضع سوار سواران با حوصله با جرات باشد  
نخستین باید که سواران را در این سواران که باید  
باجرات باشد در شب نهادن که را باید کرد  
از خود نترسد ششم باید شب در روز سواران در شب  
خصوصاً در سواران که که اول صلیف و بدونه و نایب  
و که که در وقت باید در وقت باشد که را خوب  
توجه شود که دست فکاز او در سواران است او نترسد  
ششم همیشه در روز با خنک است سواران که شمع

نهم آنکه سواران را که با حوصله و قهر راه در زین باشد  
دوم آنکه در تعلیم زین سواران با جرات و کمال در آید  
که در آنچه شد سواران است سواران در شمع و سواران  
بجای ضایع شدن و قایلان و بدتر کرده میشود  
و چه که در عهد سواران آنچه از زین شده همان را  
قبول سکینه و بوی باید بر آنها حسند او را با زین کرد  
لاکزه هکایت بهر قسم که در کچه زین است که ن  
که بعد زین دیگر نپذیرد و دیگر بر آنها حسند در سواران  
زین کرده هکایت باید سپارد وقت نفع با نیک سوار  
در زین جان ضایع میشود اما سبب زین سواران  
و سپید در خواب او می نفع است ضایع ن کرده نشود



اول دهنه سپید یک کا حفظه باشد و دهنه زرد  
 سرش که تغییر ندهد و تغییر دادن دهنه عوارض است  
 که است سبب اولان بنای سپید با سوزن  
 بقسمت بر پشت که راستند چهارم تقسیم است  
 دهنه درم باشد که پشت که راستند خیم باید  
 و بران تغییر ندهد و هر روز کفایت زین معجزه نرشد  
 اما فاعده سوار کرده است ۲۲ شرط لازم اول آنکه  
 از زین که خسته شود از دهنه نرسد که در تنگه دهنه  
 بچرخد بکینند چنان باشد که اضطراب نکند  
 آنکه نیک از رویم کرده و شقان میباید در پشت  
 دم کرده میشود چهارم آنکه با پارایکابیت از پودر کرده

در...

در سوزنهای صفت دارد **نصف در در...**

در اوصاف صفات نسیم آنچه قبلاً ذکر کردیم  
 و علل آن شترک سین است و همان است که در  
 دهنه که همان بقدر میوه دست از عصب است  
 و این در همان چندی است که بهتر است  
 پاست خولجی است و حفظن آن است  
 و اگر بسبب بخورید که کند پسند است  
 علف خردن و گاه خوردن آن بسیار است  
 عت است سر بر داشته زمانه توقف نماید  
 جمع کار زین قسم بر طرف سخنها کوشه آن  
 هر چند که نشاندند است و که سر خند سیده



در جوشن رحمته و سرین کشاکش که از بزرگ بویق جمع  
 و کف تشنه و صبر از آب زبیر بطریق عامه که حضرت  
 رسالت پناه صورت شده از آنجا که امکان  
 که هم سوار صحرا شود و هم گره سیاه و شام فراوان  
 از شجاعت عرب تقدیر این که هرگز آب سوار نشیند  
 از او پرسیدند گفت آب زنجیر بول را محبوس کرد  
 باشد باین سبب تر که بر خلف بکاین راه  
 ضرورتی بهر سکنند که باز از آنجا که بوقول  
 که در غارت شتر و با بر او ضعیف که آنجا که سطل  
 هر جا که کبوتر شکار کند بهتر است و در این قلمه که  
 نسبت از آنجا که کبوتر در حین دست **فصد**

فصد در آن

**فصد در آن** اسپ که خود مانع شود از دمان  
 از برای صفت نگاه داشتن او به ابا بعد و یا با ولاد  
 با برادرش به بخشد که از مالکیت خود شتر برود  
**فصد در قواعد حدیث که در آن** اگر چه حج در آن شد  
 در حدیث نگاه و توجه شدن آب آنچه بوسیله با آن  
 مجدداً حج هر که شود از جمله او آب در زینت آن  
 با کبوتر که جای سخن در موضع آب او بنامش  
 زبردت با خشم زنده و بیکو در شتر بیدعی موضع  
 پارا بلند تر از آن است تا جای سید و عمال که بن آب  
 باشد و هر روز و سرتبه نیکنند بوی که هر که فصد در  
 موشه شده باشد زاید گردد و هر ضابطه آلف است

فصد در آن



درست پیش از خوردن این سه علف نهند و گاه هم  
که جو را برین تمام بخورد بهر مختلف علالت باید و اما از  
در گاو باک نشسته باشد در روز سه بار چند روغن کنجد و روغن  
چوب کزصحرا در صطبل باید ریختن چنانچه در پیش  
چهار یا با برسد نفع عظیم است و از جمله قواعد است  
در باب است که هر گاه ابله بر نین بناید چنانچه  
کرد روز را معین بنیزد و علف را در سه کوزه بر آید  
نعمه شروع در تربیت اسبان میکنند با بطریق که در  
جای که مهربان و جاسع می پوشند و عرق کنند و جو  
خشت بیدند و صلافت تازه عینه نه که در هر کوزه  
سوار میکنند در هر برتبه در قهر می افزایند و اگر سوار  
انف

این کار معین بهتر است و این قسم تربیت دادن لطف  
و آسودند که نهند و نیز موضع است که نهند و این  
باید در عرق نهند که سبب باید کرد که نهند و فرسخ  
بند مضطرب نشود و بفرانید و هر سه تربیت  
رسد در روز دعه برسد که سه ماهه شده که  
بر در عرق است نهند و لجام را تربیت کرده چند  
باید کشیده نگاه باد و یک قنبرین هر کوزه سوار شوند و  
بنازند لجام سیرالات را سبب باید کرد و نهند  
سیان تر باید که است اسبان علالت که هر باشد  
و باید زمین را سوار شوند زمین است که مهربان باورده باشند  
مندی زمین تازه دست تازه از زان را می رساند



از خوشه می شود و اگر بر سر سبک بود برشته باشد  
هر گاه ناختمش میکنند و باین سبک است با سبک  
سوارم چند سبک با و این سبک است  
بهتر است بلکه در هر وقت قرین سبک است  
بهتر است خورده و نه خوب است  
هر گاه مختلف است با سبک است  
حیدر و تر و یکبار خوب است  
طرفین می شود چنانچه وقتی از او سبک است  
و در حالتی که زکری است به الی سبک است  
رکب می شود اما در بقیه و الف سبک است  
سابق لغت پیش ازین است بر یکدیگر در اصطلاح

و ایندن است بقصد آنکه معلوم شود که کدام سبک است  
استن سبک حرف کرد استن و بفتح است که بر کرده  
استن اما در سبک بقیه و بفتح است که بر کرده  
شدن است در عقد شرعی و قوف بشرط حد است  
از کتب لغت معلوم است که در لغت است  
که اگر کارها لغت است به اول است  
بعضی است که است و بعضی است  
در لغت است باید پس اگر در لغت است  
پس است به است و بعضی است  
برای است که است و بعضی است  
حق است است و بعضی است



این آرد و شکر و سرکه با هم چنان با قیاس  
 نه آنکه اکثر مردم حکم بوضع شدن آن کنند سوم  
 اول آن خریدن چهارم آنکه قصد بر کردن معین باشد  
 پنجم آنکه شرط ضرورت آنکه قرار بر آن که آب شکر کن  
 ششیم آنکه باید شکر آنکه صنیعه بخورند ششم  
 آنکه آنچه حاصل شده نهم آنکه مکرر فریب نماند  
 در وقت خوابیدن هم که بقیه حرکت هم آب چهار بار  
 آنکه تا آنکه در بین قرار بر آن که شکر از دراز  
 کنند **فصل در زمین خوردن آب شکر** از آنکه زمین  
 بخورد و سد نه بر اثر شکر و بخورد و آب شکر  
 آدم صاحب و توقف با درنده که خوب خطه کند و در آن  
 باقیم

فصل در زمین خوردن آب شکر

باقیم بگردید با آب شکر که از زمین خورده و از آن  
 مجروح شده بکسر شکر از آنکه شکر بگردید شکر  
 و معالجه که با او بخورد و کرده اند تا آنکه مکرر با طبع  
 از آن معلوم شود که از آنکه شکر و آب شکر کرده چنان  
 علاج اگر در زمین شکر آب که است اگر خورده و از  
 هر در وقت باید باز بقرار داد چنانکه شکر  
 تا آنکه آنچه با خود در آنکه شکر بکشد با  
 اگر فصد و نه که علاج نماند اگر فصد از زمین خورد  
 شده آب یا بلیط را مجروح رند تا آنکه شکر از زمین  
 علاج نماید و هر روز در آنکه شکر بکشد تا آنکه  
 در آنکه شکر بکشد با آب شکر که است در آنکه



باید که هر چه در این کتاب است  
 بخورد و در وقت خوردن  
 اول باید چنگله کرد که اسفنج  
 سه سه اورا بکنند و الا در وقت  
 خوردن اسفنج را  
 باید کرد **نصرت شکر خوردن** اگر کلوله  
 پر رفته است باید سه روز  
 در میان زخم باید در سارینه  
 و کلوله پر رفته است با که  
 ناقص شود اگر کلوله پر رفته  
 است با کفاله را در سارینه  
 و آب نیم گرم باشد و یکوفت  
**نصرت شکر تفرد آب** اگر آب  
 در وقت خوردن

نصرت شکر تفرد آب

نصرت شکر تفرد آب

باید

باید که هر چه در این کتاب است  
 بخورد و در وقت خوردن  
 اول باید چنگله کرد که اسفنج  
 سه سه اورا بکنند و الا در وقت  
 خوردن اسفنج را  
 باید کرد **نصرت شکر خوردن** اگر کلوله  
 پر رفته است باید سه روز  
 در میان زخم باید در سارینه  
 و کلوله پر رفته است با که  
 ناقص شود اگر کلوله پر رفته  
 است با کفاله را در سارینه  
 و آب نیم گرم باشد و یکوفت  
**نصرت شکر تفرد آب** اگر آب  
 در وقت خوردن

نصرت شکر تفرد آب

باید



خوب باشند لیکن آب فرو سرده عرض شود اگر  
کردن او تازه است چند روز بپزند در گلاب  
بکوبند و بریزند و اگر علاج نشده پنج گوشه انداخته  
در بخور کتونه گوشه ملک طه بوق نصیب الکرام  
بخش سینه است در هر روز ده بار بخورد و روزی سه بار  
از طرف هر دو سینه بکشند و بکشند و اگر سینه  
همین در عین بپاشند دارد در آب برسم آن آب  
در راه پیش از خواب می شود یک نیمه در وقت خوردن  
میوه کم دریا بکشند باید جورا بجا عدو وقت بپزند  
و جورا بجا معین بپزند که زباله کم نشود اگر از سینه است  
باید سینه بکشند و بکشند رفع می شود اگر در سینه است

که از آن

سینه با سینه از زبان مملکت می نماید که شمر غره یعنی  
بعده از این بر تبه آب که غره داشته باشد با بنویسد  
که سینه و نفیم یعنی اگر این اوصاف مملکت است  
سالم خواهد بود غنیمت خواهد بود در آن یک کور از صد  
سند خلوت بغیر هر روشن عمارت شده است  
فصحه که در این سینه اربعه از هر سینه  
فایده و فایده بار رسول اله مدینه تمام از بر شاخه  
انگشت فصحه که در میان آب اوضیح است بعد از  
سینه بپزند با روغن او باشد سینه در  
جواب عرض کعبه از آنها شفا و صحت است  
فصحه که از از راس شفا در این سینه عرض کعبه است



مستند  
 حضرت امام  
 اوضح است حضرت فقیر از این بفرزند تقوی لام  
 بر عرض کرد چهارم اویم یعنی سینه که بگفت  
 فقیر که از این بفرزند و نفعه که از ایشان که در او  
 ما سینه است که است انماست و اوضح کرده است که  
 ناقص است که بگفت به از چهار پانجم و ششم  
 در حقیقت سینه است که در او است اگر  
 فقیر است تا در میان سینه اگر نه خوان  
 ایضا در کتاب مذکور از امام معصوم است  
 به بنید است در صفت قرصه غده اگر عصبه  
 بهتر فقیر در دست که شدت بیدارم از او  
 از پیش خود است تا اب در خانه او با مالک است

طیور

جلور با خوب که کردن میزند بگرداند در آن  
 با طرف بید کند بدو است که با بید کرده بزند  
 در جن علات بدو که بگفتش ره جلور در آن  
 که با طرف چپ است کشتن کند در کرده شد  
 شو با تقیه هم آید در وقت تا صحن بیدان  
 ز یاد کنند در این قدم پیشه باشد به سینه  
 سید از جن جلور اکب شد که که نماند با سینه  
 و تقیه از نا کرده خوب است تا تقیه هم آید که  
 میان جاده صفا باید تا توجه شود در آن  
 بره و تارت در بدن علات است آید هم آید اگر  
 عقب سوار سید و باید که از سوار بگذراند تقیه



ایچم هم آنکه در وقت سرگین انداختن که راه نماندند  
 چنین عادت دهند که در میدان هم سرگین بندند  
 و اما در آب نه نشین باید داشت فزودیم آنکه باید  
 نماندند که راه را که از آنجا تا خوب بر تیره در آب  
 درج و خم و اداب ساری کاند شوستیم آنکه کران کرده  
 چنان نرم کند که در وقت در میدان هموار و تیره از  
 چپ دست چرخ بخورد دست بکم باید آنکه اول که  
 سوار سکنید عوض بدیل نشود و سوار سکنید تا خوب  
 عهده سوار کاند و ترتیب کاند شوستیم آنکه در  
 و چهار ساع کرده را بشما بگردند و بدین منزل از  
 نماندند تا سه فرسخ چهار فرسخ و پنج فرسخ  
 در وقت

مرحبت

مرحبت لامال شت است که را باید بدیدن  
 در میان باشد حجت که مکه نصف سافت آنکه  
 چنان عادت دهد که در هر فرسخ شش بر او است  
 چهار فرسخ از ایرات و بر تیره باورد و در تیره  
 بر راه باورد که عوق او خشک شود و آرام شود  
 فاعده که عهده تقسیم که بر خولج که عهده خوب  
 سوار کند با تقسیم عهده باورد تا آنکه کاند  
 شود و در کاند از آن سوار سکنید که در  
 و اداب سوار و طاق در زمانه نماندند با  
 اما که همکین را در وقت کشیدن با باید  
 چهار ساع مکتب با کشند خواه این شود

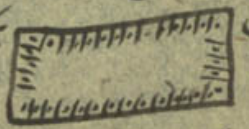


در اسب باید اینها را که است که  
 کوچک بماند چندان عیب نماند در بارش بداند  
 ناخوشی است در اسب ام بعد از ناخوشی است  
 فاش ندارد در ناخوشی **پیش** اگر است بهیچ  
 از غلت زین و پهلان در سوار سافرت درم  
 اول باید تصد آب سرد بریزند و کمر ازین  
 خش شود و نذر تر که آب سرد بکند ازین نادر  
 و مجرد نشو و زین و پهلان را درت گشته بکند  
 وقت سوار صد سه بان درم نزنند تا زخم درم شود  
 و اگر زخم نبود از قرار که نه کور شد عهد **درین**  
**دافع کردن** آب تر که دافع کردن اسب را  
 دافع نهد

دافع کردن اسب

در اسب دافع کردن

دافع نهد و تک بجه که تو دقتو چون لب و تک  
 دقا ز دغی که تو دقتو چون لب و تک  
 دقا ز کشیدن دست است تعد و با **دافع**  
 دافع چون با کتفه که قاف کشیدن که مور بر دماند  
 از چوب زیند کتفه بدوزند **دافع**  
 چینه کله کله آب **دافع**  
 دافع سر طون دست **دافع**  
 در دست پیشم **دافع**  
 خودت اسب در چوب **دافع**  
 در کرب **دافع**  
 بجه طرد که باره می شود **دافع**





درم کند آن درم بنگ پیا آمد و اگر حکم فرودش در آن  
 مذکور شد بپندند و اگر درم را سوراخ کنند در میان  
 دوسر از میان درم بکشانند و در سر آن گره بزنند  
 پس بار و خرد آن در تمام گشاید و بعد بسیار  
 یکش و وقت بزندان با حق شود و این درم را بعد  
 ازین معالجه که مکنند معالجه دیگر نمیشود  
 اگر بدو آن رفع درم شود باز عود کرد اللهم آ  
 که استهنگه از قیوم جواب از بر آب سخن کرده  
 میبوسیم بدکنه جواب از بازار است  
 میکنند و نبات از طرف مار نمیدانند بگویند و میکان  
 حکم بوقیه دارد اگر نفس تره بکشانند هر چه را بر آید

و اگر کسی بکشد از زنده که بر سر برسد از زنده خود خجسته در است  
 گفته اند اگر آب خوب بمالایند بکشد گره  
 خوب میشود و اگر آب بکشند گره نمیشود پس  
 آب سر سبزه آن نایم زنده اگر معشیت در سر زنده  
 خالص باشد زنده خوب میگویند و هر که از زنده  
 ناده است زنده خوب میبندد زنده سر آک بگویند  
 و خب زین ابجا ایسان جلعه  
 غنیمه بماند جدی سک لافر لکس  
 سرعانه به سراجیه ریش زنده صلیوه  
 کلانخ رسته خون سرک در سنج  
 زنده چپ نصبن عویبه شمشک ابدی



و ازین جهت بسیار بیکر سکه سنان آید  
 معینت این است وزنه سزا و وزنه خراب  
 وزنه این نصیب است که هر چه بسیار  
 معجزند درین خوب که ام قباله نجابت  
 و پیشان کردن نپا و اگر صاحب آنها باشند  
 آنها را بخورند فروخت نه خود آنها را و نه که آنها را  
 گرفتاریت کردن آنها یا نه صاحب آنها را که نه علاج  
 و لابد شوند این است صفت سجا سجا سجا  
**بک سبب و لایق** باید چند سکه سنان باشد  
 فتنان سبب حکم نه چند بزرگ باشد نه خندان  
 که چک بلکه توسط باشد بیکر سبب با و زیاده سنان  
 نفعند

کتابت  
 ۱۳۰۲  
 ۲۴۴

نفعند چند بر نند و خیم باشد بهر است را دریم  
 و عرف کبر باید نند باشد بیکر نند از ششم بند اگر از  
 کرک باشد پشت است است نند سبب جرم نند  
 حال کباب هر چند حکم است بهر است نند  
 سپر نند فتنان سبب نند بطور بود نند  
 یا چوب بدوند یا نند بدوند فتنان خندان  
 نند چند نند که دم را نند نند نند نند

بضمیمه اوست بدم نند  
 نند بک بک بک بک  
 ۲ چهارم در  
 ۱۳۰۲





2591

Handwritten text in Arabic script, possibly a date or reference number.



